

هندسه یا مجموعه هم‌نهاد و حق‌نهاد هندسه‌های مهندسی: مبنا و جان و جوهر تمامی انحاء و شئون هنر مهندسی و معماری و آثار مربوطه در فرهنگ دانش‌نهاد و عقل‌محور اسلام

علمی پژوهشی

محمد علی آبادی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۵/۲۶

چکیده

اگر بخواهیم و بگوییم «خلاصه و جوهره هستی»، در «امر عظیم و عزیز یا قطعی و شکست‌ناپذیرنده مهندسی ساختمان، چه معنوی و سازوکار وجود و یا عملکرد عقلی و علمی، و چه عینی - کالبدی آن»، چیزی به جز «هندسه» و یا «قدر» نبوده و نیست و نخواهد بود، سخنی گزاف یا بیهوده و بی‌ریشه نگفته‌ایم؛ چراکه «خود "الله"» («خود "آن مطلق علم و حکمت و عقل زنده و قدرت و اراده دانش‌نهاد"، و "یگانه جامع و دربردارنده جمع اندر وحدت علوم و فناوری‌های دانش‌محور"»)، همان «مطلق هندسه یا قدر مُقدّر یا مهندس» و «مطلق هندسه یا قدر قدر مُقدّر یا مهندس» (یعنی «خلاصه و جوهره هستی»، و «اصلی‌ترین عامل زنده و ذی‌شعور، و بلکه مطلق علم و حکمت شعورمند و هماره فعال» در «امر عظیم و عزیز مهندسی پیوسته نوشونده و عالی‌ترشونده ساختمان معنوی و سازوکار وجود و یا عملکرد عقلی و علمی و عینی آن»)، همان «الله» است؛ و «آن» یعنی «الله عزوجل و تبارکوتعالی» چیزی به جز «مطلق هندسه» و یا «مطلق قدر» نیست. از قول حضرت رضا علیه‌السلام نیز «این روایت یا سخن بس‌بدیع» را داریم که (در مقام «چیستی حقیقت "اولین آفریده"، یعنی "مبنای سایر آفرینش‌های الهی"»)، فرموده‌اند: «نخستین آفریده آفریننده»، «آن "تقدیر"» است (یا «همان "بستر مناسب قدرمندسازی یا مهندسی" برای "مهندسی مُستمر قدرها یا هندسه‌های تازه‌به‌تازه و حق‌نهاد هرچیز ترکیب‌مند" و "آفرینشی یا مجموعه‌ای از آفرینش‌هایی هم‌نهاد، قدرمدار یا هندسه‌مند" و "مُکَرَّرا نوبه‌نوشونده"»). از طرفی، همین امام هشتم شیعیان دوازده‌امامی (حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام) در مقامی دیگر نیز فرموده‌اند: «اولین علم»ی که به «انسان» آموزش داده شد، تا «به آن واسطه» و «در بستر فعال گشتن و جاری شدن و نتیجه دادن آن»، «خلق خداوند»، و «شیوه و منش و روش خداوند خلاق در خلق موجودات خویش‌پدیداری‌بخشنده»، در «چیستی حقیقت حق‌نهاد خود» «معرفه» بشود (و یا به بیانی، «شناسای عاقله انسان‌ها» گردد)، «علم "کتاب" یا دانش "ترکیب حروف الفبا" یا همان "محکمتات یا حقایق بنیادین عقلی - علمی برپادارنده ساختمان حکمت‌نهاد جزء جزء هستی" و "مبنای هر نوع کتاب یا ترکیب" از "جمع بی‌نهایت کتاب‌ها یا وجودهای ترکیب‌مند حق‌نهاد یا مبتنی بر مبنای عقلانی، آسمانی یا عقل‌محور» بوده است!

مطالعات ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۷ - بهار و تابستان ۱۴۰۴

صفحات ۲۳۷-۲۰۵ ۲۰۵

* استاد، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه علم و صنعت ایران

و این معنا و مفهوم پیش‌اشاره از ایشان (درحقیقت) همان شرح «این سخن خود خداوند» است که می‌فرماید: «آن خداوند رحمان» [۱]، «الله» («آن یگانه مطلق در دانش و فاعلیت فعال دانش‌مدار در همه مراتب هستی، و جامع جمع اندر وحدت همه دانش‌های مادر و توانایی‌های دانش‌بنیان برتر و حاکم بر هستی و جاری در آن، و ازجمله توانایی: "خلق کلمه یا کلمه‌های تدوینی و تکوینی حامل به معانی ملکوتی"»؛ آن رحمان رَحِم‌گونه که «مهم‌ترین کار و عمومی‌ترین و فراگیرنده‌ترین فعالیتش» همان «رحمانیت» است، بنا بر «فاعلیت همین رحمانیت رَحِم‌گونه، و بنابراین آفرینشگر، تغذیه‌کننده، شکوفنده، رشددهنده، در سلامت‌دارنده و تمام‌آورنده نطفه، جنین و طفل یا اطفالی از جنس خودش، یعنی ترکیب‌گر و خلاق، و آفریننده صورت‌های مختلف و متعدّد و گویا به حُسن و زیبایی و کمال، و در عین حال اصلاح‌کننده و سلام‌آور و ...» [۲]، «قرآن» را [یعنی «دانش "خلاقیت"، و "خلق کلمه یا کلمه‌های تدوینی و تکوینی حامل به معانی ملکوتی"، «دانش ترکیب‌گری و آفرینندگی صورت‌های مختلف و متعدّد گویا به حُسن و زیبایی و کمال» را] «تعلیم» نمود] [و برای «تحقق بخشیدن عینی به نتیجه این تعلیم خویش در عالم توسط نمایندۀ خود در شهادت،] «آفرید "آن انسان به حقیقت انسان"» را [در مقام «صورت مثالی خود»، آفرینش داد «آفریده‌ای خداگون را که مجهّز به "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین یا کلمه‌ساز" است؛ و "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین یا کلمه‌ساز" او همان «حنجره نای‌گونه و توانمند خود الله جل جلاله و تبارک‌وتعالی» در امر عظیم «کلمه‌سازی دانش‌نهاد»، و «اظهار و بیان آن‌ها» ست، «حنجره‌ای بس قدرتمند، و با صدایی بس خوانا و آهنگین و پُرطنین و رسا»] [و سپس، یعنی با هدف «بسترسازی و تجهیز "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین نمایندۀ خود" برای فعال شدن و تحقق بخشیدن عینی به امر کلمه‌سازی‌های مبتکرانه و جدید و نوبه‌نو،] به او «علم "بیان"» را آموخت [«علم به "اسم اعظم خویش"» را؛ «علم اجمالی به ذات، در عین تفصیلی به شئون و صفات» را؛ «علم»ی که «با واسطه آموختن آن»، انسان، اساساً «انسان» شد، «انسانیت» یافت؛ و «آن» را، در مقام «یک موجودیت دومرتبه‌ای فاعلی - مفعولی یا ملکوتی - مُلکی و لاهوتی - ناسوتی»، «تجربه» نمود، و «بدان واسطه» (یعنی «به واسطه "انسان" بودن»، و «زنده و فعال بودن یا فعال داشتن مستمرّ انسانیت خود»، «همه‌چیز» را «دانست» و «می‌تواند که بداند»)]!

کلیدواژه‌ها:

هندسه، قدر، قضاء، قدر، رحمان رَحِم‌گونه، «انسان همواره چنین‌مانندِ همواره وابسته به رحمان رَحِم‌گونه».

مطالعات میان‌رشته‌ای ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۷ - بهار و تابستان ۱۴۰۴

پرسش‌های پژوهش

۱. «حقیقت مینا یا بنیادین» و «جان و جوهر» تمامی «هنر: مهندسی و معماری و آثار مربوطه» در «فرهنگ دانش‌نهاد و عقل‌محور» اسلام چیست یا کدام است؟
۲. مراد و منظور از «هندسه» در «هنر و معماری و شهرسازی اسلامی» «اسلام‌نهاد» (و نه «مشهور به اسلامی») چیست؟
۳. در کتاب آسمانی مسلمانان، «هندسه» را تحت «چه عنوان‌واژه» ای باید جست‌وجو نمود، و (به عبارت دقیق‌تر) بازشناخت؟
۴. «ساختار و سازمان وجودی «هندسه» در «هنر و معماری و شهرسازی اسلامی» «اسلام‌نهاد» (مطابق با «اصل اصولی: از وحدت تا کثرت، و از کثرت تا وحدت») چگونه است؟
۵. «تعداد «هندسه‌های مهندس» در هریک از دو مرتبه «وحدت» و «کثرت» چند عدد است؟
۶. مضمون و محتوای کلی «هریک از «هندسه‌های مهندس» از «مجموعه هم‌نهاد و حق‌نهاد آن‌ها» چیست؟

مقدمه

معناشناسی کلی «هندسه» یا «قَدَر» (و ریشه‌واژه مربوطه، یعنی «قَدَر»)

قبل از هر سخن باید بدانیم که معادل «عنوان‌واژه» پارسی «هندسه، هندزه، هندزه یا اندازه»، در «زبان اصلی یا ریشه‌ای» فرهنگ اسلامی» (یعنی «عربی» «مُبین»، یا به بیان مشروح، «عربی عقل‌مدار و علمی و قاعده‌مند»، و بنابراین، «روشنمند و روشن، و بریده و دور از هر ابهام»): «قرآن‌واژه «قَدَر» است.

و «قَدَر یا هندسه یا اندازه هرچیز» (یا به زبان عربی، «قَدَر الشَّیْء»، در معناشناسی عمومی، و به نقل حسن مصطفوی از فرهنگ مقائیس اللغة)، عبارت است از: «مَبْلَغُ الشَّیْءِ وَ كُنْهُهُ»: «بالاترین درجه و حدی و هندسه‌ای یا اندازه‌ای (اعم از کیفی و کمی)، که هرچیز (هرچیز شخصیت‌مند و شناسای برای عقل سلیم و جهانی)، در نهایت درجه و مرتبه رشد و بلوغ خود، به «آن» خواهد رسید، و «آن» همان «کنه یا ذات یا سر وجود علمی و پنهان از نظر هر شیء» است که «به صورت «استعداد و توان بالقوه» در «کنه یا نهان نهاد آن» و در مقام «ذات حق‌نهاد آن» از سوی «خداوند مُقَدِّر علی کل شیء» (آفریدگار یا اندازه‌گذارنده بر هرچیز در جهان مرکب و متشکل از اجزای اندازه‌مند و با صورت‌ها و توانایی‌های گونه‌به‌گونه)، قرار داده شده و نهاده‌ی نه‌گرفته است.^۲

نیز باید بدانیم که اصولاً در بحث «معنی‌شناسی عمیق و دقیق یا علمی هر کلمه از کلمات در زبان عربی»، مطابق با نظر بیشتر مؤلفین فرهنگ‌های لغت عرب، کلیدواژه «حرف» عبارت است از: «لَبَّه، مَرَز، طَرَف یا حَد»^۳ و به عبارت دقیق‌تر، می‌توانیم بگوییم هر «حرف» عبارت است از: «یک لبه، یک مَرَز یا یک حَد و یا بُعد وجودی از یک چیز چندبُعدی یا محدودبه‌حدود چندگانه، و مرکب‌الابعاد یا ترکیب‌یافته از لبه‌ها و حدود یا ابعاد مختلف وجودی و عملکردی»^۴. در فرهنگ ترجمه و تحقیق مفردات راغب اصفهانی (اثر سید غلامرضا خسروی حسینی)، نیز این کلیدواژه (یعنی «حَرْف») این‌چنین معناشناسی شده است:

* «حَرْفُ الشَّیْءِ»، و فی‌المثل: «حَرْفُ الْبِنَاءِ»، یعنی «لبه و جانب و مرز و حدّ اصلی وجودی و عملکردی هرچیز یا هر بنای هندسه‌مند یا محدود به حدود»، و جمع آن «حُرُوف و یا اَحْرُف» است! ازجمله در زبان عرب:

* هنگامی که می‌گویند: «حَرْفُ السَّیْفِ»، مراد ایشان همان «لبه اصلی و تیز و بُرّان یا کارآمد شمشیر» است، و

* هنگامی که می‌گویند: «حَرْفُ السَّفِينَةِ»، مراد ایشان همان «کناره و پهلوی اصلی و کارآمد کشتی در هنگام عمل یا برخورد با امواج کوبنده دریا در زمان وقوع طوفان‌های سخت و شکننده» است. و
* هنگامی که می‌گویند: «حَرْفُ الْجَبَلِ»، مراد ایشان همان «عامل اصلی در تعیین هندسه وجودی یا حد و لبه و مرز قدر برافراشته و یا ستیغ کوه، و یا لبه پرتگاه آن» است.^۴

و براساس فرمایش امام و امیر بی‌بدیل علم و حکمت اسلامی، علی علیه‌السلام^۵، در مقام پاسخ به پرسش عبدالله بن سلام (از دانشمندان بزرگ قوم یهود)، از رسول گرامی خداوند که (با هدف امتحان یا محک زدن «سطح و میزان دانش ایشان از حقایق بنیادین علم و دانش الهی»)، «فایده حروف مُعْجَم، یا به سخنی، حروف تنها (و لذا گنگ یا مبهم، یا ظاهراً بی‌معنا)ی الفبا» را پرسیده بود، در مقام «اجابت امر یا فرمان ایشان در «ارائه پاسخ به پرسش مربوطه»، و در «شرح چستی حقیقت جوهر معنوی» مُستتر در «ذات هر حرف از حروف بیست‌وهشت‌گانه زبان عربی» فرمودند:

هیچ حرفی (از حروف الفبا) نیست مگر (نماد یا صورت خلاصه‌شده و نمادین) اسمی از اسم‌های (مُستتر در اسم جامع) الله عزوجل: «الف» نماد اسم الهی «الله»، «ب» نماد اسم الهی «بدیع بدی و باری»، «ت» نماد...!

از طرفی، کلمات (در «عربی مُبین»، یا به بیان مشروح، «عربی علمی و قاعده‌مند، و از همه مهم‌تر، عقل‌مند و عقل‌مدار»)، ریشه‌های مختلف «یک‌حرفی»، «دو‌حرفی»، «سه‌حرفی»، و بعضاً «چهارحرفی» دارند! «ریشه‌واژه «قَدَر» متشکل است از سه حرف ترتیب‌مند: الف. «ق» (یا «قاف»)، ب. «د» (یا «دال»)، و ج. «ر» (یا «راء»)! و براساس قاعده اشتقاق اکبر: «حرف نخست: «س» آغاز یا مبدأگذار معنا»ی ریشه‌واژه سه‌حرفی: «حرف وسط: «ق» قلب‌تپنده و حیات‌بخشنده به معنا»ی ریشه‌واژه سه‌حرفی: «و «حرف آخر: «ر» مشخص‌کننده نتیجه معناسانانه ریشه‌واژه سه‌حرفی» می‌باشد.

لذا ضمن بهره‌گیری، یا مبتنی بر فرمایش امیر بی‌بدیل علم و حکمت اسلامی (یعنی علی علیه‌السلام)، می‌دانیم که: حرف «ق» (یا «قاف» که «حرف یا بُعد نخست یا بدء به معنی سرآغاز یا آغازکننده و مبدأگذار ساختمان معنا» و «مهندس اصلی هندسه علمی و عملی و عملکردی فعل معنامند مربوطه» از ریشه‌واژه «قَدَر» است، نماد اسم جامع «قادر» [از جمله اسم‌های (مُستتر در اسم جامع) الله عزوجل] می‌باشد. و به عبارت دقیق‌تر، و براساس آنچه امام علیه‌السلام در مقام «شرح شاخ‌وبرگ یا جوانب و شئون» تعریف آن می‌فرمایند: «فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ»^۶، «قادر» یا «هندسه مهندس» از نظر معنا، یعنی «الله: تبارک‌وتعالی!» و یعنی:

این تنها و تنها «خود خداوند» یعنی «الله»: «مُطلق عقل و علم و دانش و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد جاری مُدیر و مُدبّر و حاکم بر جزء و کل هستی، و بلکه برپادارنده ارکان وجود باطنی و ظاهری یا علمی - عینی - عملکردی آن‌ها» و «مُطلق هندسه مهندس هرچیز» یا «قَدَر مُقَدّر علی کل شیء» است که «توانای» بر «قَدَرگذاری یا مهندسی هندسه وجود علمی و عملکردی جزء و کل جمع اندر وحدت خلایق یا اشیاء بالذات واحد، و منشأگرفته از خود نفس یگانه نقطه‌گونه و بسیط‌القدر حق، ولی قدرمندشده و پدیدارآمده در (نخست «حرف «الف»»: «نماد کلمه علیای الله (مُطلق علم و حیات و قدر و هندسه و قدرت قدرنهاد یا هندسه‌محور، و جامع جمع در وحدت و اندر اعتدال تمامی علوم و فناوری‌های دانش‌نویان و سپس، صورت‌های وجودی و کالبدی و عملکردی مختلف یا پی‌اندرپی، و در سازوکارهای عملکردی گونه‌به‌گونه (و البته متمم و مکمل هم، و مطرح و بلکه ضروری در شکل دادن، برپایی بخشیدن به عالم کثرت، و برپای داشتن سالم و فعالیت سلامت‌افزای آن) می‌باشد! و لذا و درنهایت نیز، این تنها و تنها «خود خداوند» یعنی «مُطلق هندسه مهندس هرچیز یا قدر مُقَدّر علی کل شیء» است که «قادر یا توانای» بر «جمع آوردن و جمعیت بخشیدن ذاتی به آن‌ها»، و به تبع، «قادر» بر «وحدت

دادن به نظام وجودی و عملکردی مجموعه خلق و خلایق گونه‌به‌گونه^۸ است.

امام علیه‌السلام همچنین با آوردن فراز «قُرْآنُ عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ»^۹ در ادامه و تکمیل معنای مشروح مطرح‌شده در فراز پیش‌اشاره (یعنی فراز «فَقَادَرُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ»)، گویا مراد از «جَمِيعِ خَلْقِهِ» را همان «مجموعه حق‌نهاد و وحدت‌مند و وحدت‌گرای جهان آفرینش و اشیاء متعدد و مختلف در صورت و ساختار و ساختمان وجودی و کالبدی موجود و فعال و دخیل در مهندسی هندسه آن» می‌داند [، که از جمله آن‌ها آثار هنری و صنعتی و ابنیه‌ای است که (قرار بوده و هست که) به دست ما، «نوع انسان هنرمند و معمار و ...»، یعنی «خلیفه و یا دست راست خود او در زمین حق‌نهاد» و صاحب «قوه یا بقعه مبارکه خیال درخت‌وار و درخت‌گون‌آفرین»: «محل هم‌کلامی خدا با انسان»^{۱۰} و «واقع در قلب عاقله ناطقه نی‌گونه نوع انسان»، شکل بگیرد و برپا گردد]؛ و لذا ایشان «جَمِيعِ خَلْقِهِ» یا «مجموعه وحدت‌نهاد هستی و اشیاء آن و آثار عقل‌محور و دانش‌نهاد مهندسی‌شونده توسط ما هنرمندان و مهندسان» را عبارت می‌داند از «قُرْآن»ی، یا به سخن روشن‌تر، «جمع اندر انضمام آمده، اندر ترکیب آمده، و اندر جمعیت و وحدت آمده خلق یا آفریدگان هندسه‌مند یا مهندسی‌شده توسط و مبتنی بر جمع جمیع اسم‌ها یا قدرها، هندسه‌ها و یا اندازه‌مندی‌های حق‌نهاد و دخیل و فعال در مهندسی و مجتمع در هندسه «اسم جامع ذات و فطرت یا طبع خود»، یعنی «الله»؛ و بلکه «خلق» یا «مجموعه اندر ترکیب و وحدت جهان‌های آفرینش و موجودات ریز و درشت و بی‌نهایت مجتمع در آن، از جمله آثار هنری و معمارانه عقل‌محور» را عبارت می‌داند از: «قُرْآن»ی یا «قُرْآن‌گونه‌ای»، یا «مجموعه هندسه‌مند، ترکیب‌مند و نظام‌مند، قاعده‌مند یا قانون‌مدار»^{۱۱} که «کار: قُرْآن نمودن»، یا به سخنی مشروح، «جمع آوردن و جمعیت بخشیدن و در انضمام آوردن و ترکیب نمودن و وحدت بخشیدن به آن و به اجزا و بخش‌های دورافتاده از هم دخیل در مهندسی هندسه آن» تنها و تنها بر عهده «الله: آن مطلق علم و جامع جمع در وحدت علوم و حکمت‌ها و حیات‌ها و قدرت‌ها و اراده‌های دانش‌نهاد حاضر و فاعل فعال در «صدر نفَس یا عاقله ناطقه هر موجود، اعم از انسان یا انسان جهانی، و بلکه کیهانی»^{۱۲} بوده و هست، و بلکه اساساً می‌تواند باشد.

و «این» تنها و تنها «او» (یعنی «آن مطلق علم و جامع جمع در وحدت تمامی علوم و حکمت‌ها و حیات‌ها و قدرت‌ها و اراده‌های دانش‌نهاد همه‌جا حاضر و همواره فعال و همیشه حاکم بر عاقله جزء و کل هستی در حق‌بینی، حق‌نیوشی و حق‌گویی) و از جمله حاضر و حاکم بر عاقله بنی‌نوع انسان زنده‌دل» است که «توانایی این کار ذواب‌عاد و عظیم یا پس‌ساختارمند» را دارد. و می‌دانیم که «قادر» (در صیغه «فاعل»)، در معنی، عبارت است از: «فاعلی هندسه‌دان و مهندس یا اندازه‌شناس و اندازه‌گذار که کار یا فاعلیت خود را مطلقاً در بستر و بر مینا و منطق بر جمع اندر وحدت جمیع قدرها یا هندسه‌های ذاتی یا خدانهاد و خدانهاده و از ازل تعبیه‌شده در نهاد جزء و کل هستی خدا آفریده و جدایی‌ناپذیرنده از ذات بسیط و مطلق خدا (یعنی «همان الله: آن مطلق و جامع جمع بالذات اندر وحدت قدرها یا هندسه‌ها، و همان...») هندسه بخشیده، جاری ساخته، و به سرانجام می‌رساند.

ریشه دوحرفی «قد» (از ریشه سه‌حرفی «قَدَرَ») نیز، مطابق با نظر بیطار در /عجاز الکلمه، در معناشناسی، مساوی است با «تقدّم»^{۱۳} و برابر است با مفهوم «پیش آمدن و پیشی گرفتن» [البته «پیش آمدن و پیشی گرفتن و برتری یافتن و سلطه یافتن بر سایرین (از: همراهان و هم‌نشین‌های هم‌هدف و همکار و اندر تعامل متکامل حاضر در هر جمع نظام‌مند و قانونمند و قانون‌گرا، و البته قدرنهاد و هندسه‌مند)].

۱. «نسبت: میزان و نوع هندسه‌مندی موجودیت علمی و عملکردی هرچیز با میزان و نوع قدرت و توان وجودی و عملکردی و نوع هندسه‌مندی قدرت و قدرتمند بودن آن» در «این جهان به‌غایت هندسه‌مند و هندسه‌محور»

خسروی حسینی (در مقام ترجمه و شرح سخن راغب در مفردات، در معناشناسی دو کلیدواژه «قَدَر» و «تَقْدیر» می‌نویسد: «قَدَر» (در مقام «اسم فعلی خاص»)، و «صورت آن در صیغه تفعیل، یعنی صورت پیوسته و مستمر انجام‌گیرنده آن» یعنی «تَقْدیر»، در معنا، عبارت است از: «بیان کردن کمیت» (یا «اندازه» و یا «هندسه کمی») هرچیز! مثلاً فراز «قَدَرْتَهُ و یا قَدَرْتَهُ» یعنی «وزن» یا «کمیت» آن را (و یا «اندازه» یا «هندسه کمی موجودیت یا فاعلیت» آن را) «پیدا و کشف و مشخص کردن، و یا «معین یا تعیین» نمودم». (که در هر دو صورت، صحیح است). به عبارت دیگر، فراز «قَدَرْتَهُ» (با تشدید بر روی حرف د)، به معنی «قدرت» بخشید آن را» نیز می‌باشد. و «فهم بایسته و شایسته «این معنا» در «روشنگری حقیقت» و «نقش هندسه و مهندسی» در «طراحی سازوکار و ساختمان هندسه زندگی سعادتمندانه حق‌نهاد و حق‌بستر و حق‌محور، یا به بیانی، عقلانی - علمی - کالبدی، و پیمایش موفق راه آن»، «نقشی بس عظیم و ضروری» دارد؛ چراکه روشن و مبرهن است که «حتی هر «فرد» (و بلکه هر «جزء کوچک یا حتی یک ریزذره زیراتمی» نیز) برای «بودن و زنده بودن» در «این جهان از هر جهت و در هر بُعد: قدرمند یا هندسه‌مند»، و برداشتن حتی «یک گام هرچند کوچک» در «پیمایش راه به‌غایت هندسه‌مند و قانون‌مدار و کمال‌محور زندگی مربوط به خود»، نیاز به «قدرت» دارد. و لذا «فهمیدن اینکه بین «قدر یا هندسه» و «قدرت مورد نیاز، و بلکه ضروری برای انجام ریز و درشت افعال خود»، چه و چگونه «نسبت»ی برقرار است»، از «بالاترین درجه اهمیت» و «ضرورت» برخوردار است.

برای نمونه، زمانی که عرب حجازی (یعنی عرب زبان‌دان و دانا و آگاه به ظرایف و دقایق علمی مطرح در دستور زبان دقیق و کاملاً عقلانی و قاعده‌مند زبان عربی مبین)، می‌گوید: «قَدَرْتَنِي اللَّهُ عَلَى كَذَا - وَ قَوَّانِي عَلَيْهِ»، مراد معناشناسانه از این فراز دقیق و قدرمحور یا دقیقاً مهندسی شده می‌تواند این باشد که:

«خداوندگار» (الله): «آن مُطْلَقِ قَدَر و قادر مُقَدَّر یا هندسه زنده قیوم یا خودبرپادارنده و مهندس و اندازه‌گذارنده بر جزء و کل حروف و معانی و صفات و عناصر و مواد و اشیاء و امور و افعال و افراد»، «من» را و «هندسه کمیت و کیفیت یا وزن یا اندازه کم و کیف ساختمان عقلی، فکری و وجودی و عملکردی من» را برای «امری و کاری به‌خصوص» (مثلاً برای «بودن در موضع و موقعی خاص» از «این جهان به‌غایت نظم‌مند و هندسه‌مند»، و «انجام‌وظیفه یا امر و کاری مفید و تمام‌کننده و البته به‌خصوص و به‌غایت دقیق و هندسه‌بنیان»، «قدر یا هندسه و اندازه‌ای خاص و مناسب و کفایت‌کننده» بخشید) و بر انجام (بایسته و به‌اندازه یا شایسته) آن (وظیفه یا امر و کار)، «توان» داد (و «نیروی به‌اندازه و با هندسه مناسب» بخشید).

پس، فراز عمومی و کلی (و صدالبته بسیار مهم و کلیدی این مقاله، یعنی) «تَقْدِيرُ اللَّهِ الْأَشْيَاء»، در معناشناسی علمی و عملی، می‌تواند «دو صورت» (و البته «دو صورت متمم و مکمل») داشته باشد:

* «صورت اول» اینکه:

«الله» [«آن مُطْلَقِ قَدَر قیوم یا خویش‌برپادارنده و مُقَدَّر یا مهندس (و اندازه‌گذارنده بر هندسه جزء و کل هستی» و ازجمله بر هندسه نظامات و امور وجودی و عملکردی جزئی و کلی جاری در آن، و به تبع بر هندسه ذرات و عناصر و مواد، و به تبع بر هندسه افعال افراد و اشیاء حاصل از فعالیت مهندسانه یا هندسه‌محورانه ایشان)]، «آن شیء یا آن اشیاء» را [در بستر فاعلیت دو اسم هم‌نهاد «قادر» و «مُقَدَّر» (ازجمله اسم‌های مستتر در اسم اعظم «الله»)]

به "وجهی مخصوص از قدر یا هندسه" و در "وزن یا اندازه یا هندسه‌ای معین" (آن‌طور که "حکمت وجود و مقام فاعلیت او در ساختمان و ساختار وجودی و عملکردی نظام ترکیب‌مند و حکیمانه مربوطه" اقتضا کرده و می‌کند و خواهد نمود)، "هندسه دادن، و در هندسه‌مندی خاص قرار دادن"؛ و

* "صورت دوم" (و در عین حال "متکم و مکمل صورت نخست"):

["به تبع آنچه" که در "صورت اول واقع شده و نتیجه داده" (یعنی با "بخشیدن" وجهی مخصوص از قدر یا هندسه" به اشیاء و هندسه وجودی و عملکردی‌شان، و قرار دادن و فاعلیت بخشیدنشان در "اندازه یا هندسه‌ای معین") به «آن یا آن‌ها» (یعنی به «آن شیء یا اشیاء برخوردار از آن هندسه‌های وجودی و عملکردی خاص و مناسب با وظیفه محوله»، "قدرت و توانایی دادن"^{۱۲}

و لذا «قادر» (در مقام «یک هنرمند و صنعتگر یا معمار و شهرساز مسلمان»، و "پیرو معلّم و مربّی کامل و ازلی - ابدی خود"، "حضرت سلام عزّوجلّ"، "آن قادر علیم حکیم متعال")، عبارت است از:

الف. «فاعلی "قدرشناس و یا هندسه‌دان" که در "این امر" (یعنی "قدرشناسی"، یا به سخنی کلی‌تر، "شناخت عمیق و دقیق: هندسه ذوابعاد و همه‌جانبه جهان آفرینش و امور و اشیاء یا مجموعه‌اندازه‌های هم‌نهاد لطیف و ظریف حق‌نهاد و حاکم بر سازمان وجود علمی - عینی و عملکردی جزء و کلّ آن و آن‌ها"، بر سایرین "پیشی" گرفته، و می‌گیرد! و بلکه به دلیل "نسبت اصیل و ناگسستگی‌اش با قادر کل قدیم" بر سایرین "پیشی" داشته، و "در صف مقدّم ایشان" قرار دارد».

ب. و بر همین اساس: «دارای "تیروی زنده و توسعه‌محور و عالی‌ترشونده و مبارک مهندسی" یا به عبارتی، "اندازه بخشیدن و اندازه‌مند کردن دوباره و دوباره و تازه‌به‌تازه و مرتّباً لطیف‌ترشونده صورت‌ها و فرم‌ها و کالبد‌های اندازه‌مند" (مبتنی بر "حقایق زنده ریشه‌دار و تغذیه‌کننده از اصول یا همان قدرها یا هندسه‌ها یا اندازه‌های نهاده‌ین در نفس یا عاقله مهندس یا ناطقه الهی‌نهاد خویش") است»؛

ج. و «"اخلاق علمی - ارزشی فنّ یا حرفه الهی خود" را براساس همان "اصول یا قدرها یا هندسه‌ها یا اندازه‌های حق‌نهاد"، "هندسه نهاده و می‌نهد، شخصیت بخشیده و می‌بخشد، و رقم زده و می‌زند"». و در بستر "مهندسی زنده و تعیین یا اندازه نهادن نوبه‌نو" بر "موادّ و اجناس معدنی یا نسبتاً خام یا بسیط‌القدر یا مجرد از اندازه"، "یک‌به‌یک" آن‌ها را، از نظر "ساختمان‌سازی و عملکردی"، (و البته در قالب "مجموعه‌ای هماهنگ، همکار و اندر تعامل متکامل، و خوشبختانه بالذات اندر وحدت"، "هندسه‌ای خاص" بخشیده، و "آن‌ها" را به "اشیائی دارای شخصیت‌های ممتاز، و با حدود اعتباری و ماهیت‌های قابل تمیز از یکدیگر" تبدیل می‌نماید).

د. و در «همین بستر، و به نسبت: "جَدی و کوشا بودن"ش در "اعمال حاکمیت زنده و همه‌جانبه خود" بر "چیستی و چگونگی هندسه وجودی و رفتاری موادّ و اجناس و اشیاء هندسه‌مند"، و "موجودیت یا پدیداری بخشیدن به آن‌ها در عالم هندسه‌بنیان"؛ بر "مهندسی هندسه اقوال و افعال و آثار برجای‌مانده از هریک از رفتارها و فاعلیت هندسه‌مند و قدرمدار جزء و کلّ آن‌ها"، نه تنها «توانایی حکیم و خبیر و کاردان» است، بلکه «نسبت به سایر افراد جامعه حرفه‌ای خود»، در پرداختن به این کار و بر انجام موفق و به نتیجه رسانیدن آن، «حقّ ولایت و راهبری» و "مدیریت قاهرانه یا همیشه موفق و خلاف‌نابردار و بلکه خلاف‌ناپذیرنده" دارد.

۲. «حقیقت وجودی "قضا" و "قدر"» و «چیستی هندسه "نسبت وجودی و عملکردی آن‌ها" با یکدیگر»

«حقایق بسیط و جوهرین یا صرفاً عقلی - علمی»، [یا به سخنی، «بَسائط» یا «حقیقت‌های صرف عقلی و علمی محضه»، یا «قدرهای بسیط و بنیادین یا تعیین‌نیافته در عالم عین یا شهادت»

یا «اسم‌ها و صفات علمی و عملی و دخیل در مهندسی هندسه اخلاق الهی» (که در صورت «حرف‌های الهی نهاد الفبا» معرفی شدند،^{۱۳}) همان «قضا» می‌باشند (و «همگی، همان «عیون الرحمن» یا «مبادی و چشمه‌های همیشه جاری دانش و حکمت از آن حقیقت عقلی و علمی رَحِم گونه» و «واجب‌الاطاعت» هستند، و «عمل به آن‌ها و مفاهیم مستتر در ذات آن‌ها» قطعاً «واجب» است، و همگان همه افراد نوع انسان، اعم از پیامبر خدا و امام معصوم علیهم‌السلام، و یا هریک از ما مسلمانان و پیروان ایشان و پیروان ادیان ابراهیمی، از دانشمندان و هنرمندان یا صنعتگران و مهندسان دانش‌محور، تا سایر افراد به‌واقع انسان و آدمی (یا اهل اندیشه و فکر، و موظف به عمل اندیشه‌محور و دانش‌نهاد))، «وظیفه‌مند در به‌کارگیری و فرمان‌پذیری از ایشان، و مفاهیم عالیه و عقلیه و علمیه مستتر در جان و جوهر الهی نهاد ایشان» بوده و هستند و خواهند بود؛

و «مُرکبات» یا «قَدَرها یا هندسه‌های تعیین‌یافته و مُرکب‌الاجزا» همان «قَدَر» هستند (یا به سخنی مشروح، «موجودات و اشیاء ترکیب‌مند، و ترکیب‌یافته و تشکیل‌شده از...، مانند «موجودات علمی مبتنی بر مفاهیم مستتر در اسم‌ها و صفات علمی و عملی و اخلاق الهی»، یا به سخنی، مبتنی بر «حقیقت‌های صرف عقلی و علمی محض»)، و یا «موجودات و اشیاء مادی ترکیب‌مند مبتنی بر همین «معانی و مفاهیم پایه مستتر در ذات و جان این حقایق بسیط و قَدَرها یا هندسه‌های جوهرین» مانند «آثار هنری و معماری ترکیب‌مند خودمان»، همان «قَدَر» خطاب می‌گردند، و «فرقان» (یا به سخنی، «مجموعه حروف یا ابعاد وجودبخشنده به‌ظاهر فرق فرق‌شده») همان «مُحکم» (است، و واجب‌الاطاعت)، و «این «قرآن»» («این مجموعه ترکیب‌مند مشهور به «قرآن کریم»» یا به سخنی، «مجموعه کلمات و جملات ترکیب‌مند و ترکیب‌یافته مبتنی بر مفاهیم مستتر در حروف فرق فرق‌شده الفبا»)، همان «مُفصل»!^{۱۴}

به جهت داشتن اشاره لازم به «اهمیت این سخن ریشه‌ای و مبنایی»، این سخن صدرالمُتألهین را [که از زبان اُستاد حسن‌زاده اُمّلی (و فی‌الواقع، در مقام نقل «نظر حکیم: شیخ مُحیی‌الدین ابن عربی»، (در موضوع «چیستی و چگونگی «هندسه علم حضرت باری تعالی» و «نسبت آن» به «کل علم و عالم علم‌نهاد و علم‌گونه برای علم»)] می‌باشد، بازنویسی می‌کنیم، ... که:

«علم باری» (یعنی «علم استاد و معلم و مربی ما انسان‌های «وظیفه‌مند» در «خلق و آفرینش صورت‌های ترکیب‌مند مبتنی بر اسم‌ها و اخلاق عقلی و علمی مربی خود»») عبارت است از: «علمی بالذات و بالجواهر: «اجمالی» (همان: «علم بالذات و بالجواهر: «اجمالی به ذات حق بالذات مُجمل و نقطه‌گونه»^{۱۵}، و (در همان حال و لحظه: در «عین» (یعنی در «مقام عین»، یا به سخن مشروح، در «مقام تعیین‌مند شدن و کشف شدن و پدیدار آمدن و محسوس واقع گشتن در این عالم علم‌گونه کثرت‌مند و کثرت‌گراینده»، علمی است «تفصیل‌مند یا تفصیلی»)، و صدرالمُتألهین آن را «رأی صواب» دانسته، و بلکه خود نیز «همان» را (در مقام نظر مورد قبول خویش)، اختیار کرده، فلذا استاد حسن‌زاده نیز با شیخ اکبر و صدرالمُتألهین هم‌زبان گشته، در پیروی از همین نظر نقل‌شده از ایشان، قریب به این مضامین می‌گویند:^{۱۶}

از کلام ابن عربی [در شرح «این معنا»] (یعنی در شرح «چیستی و چگونگی «هندسه علم باری تعالی»، و نسبتش به «کل علم»، و به «هستی علم‌نهاد»)، [«این معنا و مفهوم» ظاهر می‌گردد که «علم باری»، عبارت است از: «علمی بالذات و بالجواهر: «اجمالی» (و به اصطلاح یا به عبارت دقیق‌تر، «علمی در نهایت خلاصه‌گی، و یا مُطلق تجرّد، و عاری از هر نوع از هندسه و اندازه یا تعیین‌مندی یا خاص بودن»، یعنی «علمی یا علمی برای ذات اندر بساطت و تجرّد مُطلق یا بَحْت خود»، و «نشانی یا نشانه‌ای نقطه‌گونه برای آن»)] ولی «همین «علم اجمالی و نقطه‌گونه»، برای قرار گرفتن (به‌گونه‌ای

هم‌زمان) در “عین”، (و یا برای واقع شدن هم‌زمان و فعال گشتن هم‌زمان در “مقام عین یا عالم شهادت”) و نهایتاً برای قرار گرفتن هم‌زمان در مقام “تعیین‌مند شدن و کشف شدن و پدیدار آمدن و محسوس واقع گشتن در عالم” و برای “پدیدار آمدن در قاب وجود عینی یا کالبدی موجودات، و ازجمله در قاب وجود کالبدی آثار عقل‌محور و دانش‌نهاد خود ما هنرمندان و صنعتگران و معماران»، ضرورتاً «”علم“ی است “تفصیلی“؛ «”علم“ی فصل‌به‌فصل و جداجدا، و با موضوعات و عناوین، به‌ظاهر متفاوت»!^{۱۷} «”علم“ی “بالذات نقطه‌گونه”، ولی “بس زنده و بس فعال، و بس مُقدّر یا مهندس (و یا لحظه‌به‌لحظه اندازه‌گذارنده بر) حقیقت بسیط یا نقطه‌گونه خویش”، که (در مقام نتیجه حاصل‌آینده از فاعلیت مهندسی یا اندازه‌گذاری بر خود، و تعیین‌مند شدن ظهورات خارجی ممکنه خویش، یعنی در بستر “حرکت، و یا تغییر حال و تغییر صورت خارجی یا عینی دَم‌به‌دَمش در فضای عالم ظاهر و مجاز”) نخست در صورت حرف “الف”، و سپس (یعنی در بستر ادامه فعالیت و حرکت و یا تغییر حال دادن به خود، از “صورت الف‌گونه به در آمده، و “همان الف یا الف‌گونه” در “صورت‌های مختلف (یا: پی‌اندپی‌آینده) یک‌به‌یک حروف بیست‌وهفت‌گانه دیگر” (از حرف “ب” گرفته تا “ی”) نیز “ظهور و وجود یا پیدایی و نمود وجودی و فاعلی به‌ظاهر خاص” پیدا می‌نماید.^{۱۸}

۳. “هندسه و هندسه‌مندسازی زنده و دائم اندر توسعه و تعالی” همان «عامل لازم برای بسترسازی و فراهم آوردن “فضای مناسب” برای “پدیداری بخشیدن” و “دادن فرصت و امکان ظهور”» به «آن بی‌نهایت صفات اندر پرده‌مانده یار زیبا و دل‌ربا»ست «آن حقیقت برتر»، «آن حق مطلق»، و آن مطلق حق قدر یا هندسه»، «خودش، به‌خودی‌خود، یعنی بالذات»، هیچ‌گونه «هندسه یا اندازه»ای ندارد، هیچ‌گونه «قدر و تعین»ی بر «او» (بر «آن ذات مطلقاً بسیط‌القدر یا نقطه‌گونه و فاقد هر‌گونه از تعین»^{۱۹}) هموار نیست! درحقیقت، اصلاً (یعنی در حقیقت و اصل یا اساس و ریشه تغذیه‌کننده موضوع): «تمام قصه، داستان یا داستان‌گونه قدر، “عین” یا: عامل تعین‌مندی‌بخشنده به آن حقیقت یا مجموعه حقایق هم‌نهاد و حق‌نهاد بسیط‌القدر، یا همان “هندسه و هندسه‌مندسازی زنده” یا “اندازه و اندازه‌مندسازی زنده و اندر توسعه”، فقط و فقط، «عامل لازم برای بسترسازی ضروری با هدف فراهم آوردن “فضای مناسب” برای “ظهور بخشیدن”، “پدیداری بخشیدن” یا “دادن فرصت و امکان ظهور و پدیدار آمدن”» به «آن بی‌نهایت صفات جمالی و کمالی مخفی از نظر یا اندر پرده‌مانده یار زیبا و دل‌ربا»ست، «آن بی‌نهایت صفات جمالی و کمالی مخفی از نظر یا اندر پرده در آن گنج بی‌نهایت نقطه‌گونه، فلذا پنهان از دید ظاهری»، که «به‌صورت “سر”، در قدر و قامت “جوهر بسیط یا فاقد تعین نقطه‌مانندی”، “پنهان از نظر” است»، و «خارج از “محدوده دید و درک حواس ظاهربین و محدودشناس”» است، و مُسلم است که «پدیداری ندارد»؛ همان معنای گران‌سنگ مورد ذکر در آن حدیث قدسی مشهور در مباحث عرفان نظری: «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ لِأَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرِفَ»^{۲۰}

نقشِ فعّالانه حرف «لام» [یا «ل» (به‌معنی کُلی، «برای اینکه، با هدف اینکه») مورد ذکر در مبدأ فراز «لِکَيَّ أَعْرِفَ»، از این سخن بدیع،] از نظر ادبیات معناشناسی، یعنی «عاملی ضروری» برای “بسترسازی لازم برای جاری شدن و تحقق فعل اول‌شخص (“أَعْرِفَ”)»، «برای اینکه “معرفه بشوم”»! و مُسلم است که در این میان، غیر از «ذات بسیط‌القدر حق عزوجل و اراده و فعل “شس هیچ «غیر»ی هم وجود ندارد! درحقیقت، «این عالم ظاهر یا شهادت یا قابل مشاهده ظاهری» را باید «تماشاگاه “راز”» نام نهاد: «تماشاگاه “آن راز بالذات بسیط‌القدر یا نقطه‌گونه طبیعتاً نادیدنی و حتی پنهان از نظر عقلی و علمی”».

«نکته بسیار بسیار بااهمیت و گران سنگ (و قابل توجه مخاطب عزیز و باریک بین این سخن)، «آن» است که: در «این تماشاگاه ازلی - ابدی "راز"» (که مطابق با مفهوم «خلوت بودن و تنها بودن» یا «عدم وجود هرگونه از غیر» در «خلوتگاه ذات و صفات» آن «حقّ أحد صمد لم یلد و لم یولد عزوجل»)، «یک تا "فاعل فعال" در "میدان"، و بلکه "خود میدان تماشاگاه" و "شخص تماشاگر یا تماشاکننده» هم «خود خدا» و «خود ذات حق» است.

ای قوم به حج رفته، کجایید، کجایید؟! «محبوب»، «همیان جا»ست: بیایید بیایید

گر «صورت بی صورت محبوب» ببینید، هم «حاجی» و هم «خانه» و هم «خانه خدا»^{۲۱}

۴. سرآغاز شرح سخن اصلی

۴.۱. «میل به "کمال"» («میل به دیدن و درک و فهم هرچه بیشتر و لطیف تر "کمال"»، در «ذات جوهر عقلانی "جزء و کل همه هستی حق نهاد" هست، و «این» خود «نشان "کمال بنیانی و کمال محوری" جهان حق نهاد و زنده دل آفرینش» است.

در مقدمه سخن، گفتیم که «دلیل اصلی "آفرینش هندسه" و "هستی هندسه بنیان"» (درحقیقت «آن» است که) «خودش» می خواهد «جمال و کمال بسیط یا بی قدر و بی نهایت خودش» را ببیند (یا بهتر است بگوییم شهود کند). مثال قشنگی است «این مثال مُصطلح و مشهور عوامانه» که «این خانم های بسیار زیبا و خوش صورت»، مُدام «دوست دارند» «خودشان» را (و درحقیقت «زیبایی خودشان» را در «آینه ای یا صفحه آینه ماندی») «نگاه» کنند، چون اصلاً (یعنی در «اصل و ریشه این دنیای حق نهاد و حقیقی بالذات»، و البته هولوغرافیک یا مجازی القدر در صورت: «میل به کمال» («میل به دیدن و درک و فهم هرچه بیشتر و لطیف تر "کمال"»، در «ذات جوهر عقلانی جزء و کل همه هستی حق نهاد» هست، و «خود "آن مطلق و کمال مطلق" هم میل دارد که «کمال خودش» یا به سخنی «ذات مطلقاً به کمال خود» را ببیند، و...: «او» («آن ذات مطلقاً بسیط القدر رازگونه: حضرت حق عزوجل، و جوهر واحد علمی - عقلی جزء و کل همه هستی حق نهاد») به «ما» (که به واقع، همان «تجلیگاه و تماشاگاه پدیداری بخشنده به ذات مطلقاً بسیط القدر خود وی» هستیم)، «مُشتاق» بود! به قول خواجه حافظ شیرازی:

پیش از این کاین «سقف سبز و طاق مینا» برکشند «منظر چشم مرا»، «ابروی جانان: طاق» بود
از «دم صبح "ازل" تا «آخر شام "ابد"» «دوستی و مهر» بر «یک عهد و یک میثاق» بود
«سایه معشوق» اگر افتاد بر «عاشق» چه شد؟! «ما» به «او» «محتاج» بودیم، «او» به «ما» «مُشتاق» بود^{۲۲}

درهرصورت، «جوهر قصه یا داستان»، «این» است که «این "ما"» [و بلکه «مفهوم مورد نظر از "ما" مورد ذکر در این مصرع دوم از بیت سوم شعر خواجه (یعنی "جمع بالذات وحدت مند جزء و کل اشیاء و موجودات"، درحقیقت، به عنوان «مخلوق بالذات نوری برون تراونده» از "ذات خورشیدگون خود خالق کل شیء"، و لذا "جدایی ناپذیرنده از آن ذات"] همان «صورت»ی است که «او» (یعنی «آن ذات مطلقاً بسیط و کامل و مشتاق به رؤیت وجوه مختلف کمال خویش»)، «مُشتاق» است به «دیدن "آن" یعنی به دیدن "تماشاگاه و آینه یا جلوه گاه جمالات و کمالات مُستتر در ذات خودش»؛ «وجه الله»ی است که «خود الله» می خواهد «به آن»، «توجه» بکند، و «او» را ببیند! به «این دلیل»، «خلق» را، یا همان «تقدیر» را، یا (به عبارتی)، «هندسه مهندس و مهندسی نوبه نو جدیدشونده» را (یا دقیق تر بگوییم «هندسه مهندس و مهندسی نوبه نو لطیف ترشونده» را) یا: (به عبارتی)، «نور زنده» را («نور زنده مهندس و روشنگر و پدیداری بخشنده» را) یا (به عبارتی)، «عقل» («عقل مهندس یا اندازه گذار») را آفرید. از این طرف، همین معنا را در مقام «حدیث» (یا به بیانی، «سخن بدیع رسیده از معصوم

علیه السلام) می گویند:
 «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^{۲۳}
 «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ النُّورَ»^{۲۴}

مطابق با نظر علامه فقید، حسن حسن‌زاده املی نیز در روایات فراوانی آمده است که «أَوَّلُ چیزِی که حق تعالی «آفریده»، «عقل» و «البته «مطلق عقل» است («أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»)؛ و در روایت دیگری آمده که «أَوَّلُ چیزِی که حق تعالی «آفریده»، «نوری»، یعنی «نور ذات من» است («أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»)؛ و در روایت دیگر آمده است که «أَوَّلُ چیزِی که حق تعالی «آفریده»، «روح من» است («أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِی»)؛ و در روایت دیگری، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ»؛ و در روایت دیگر: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مَلَكَ کَرُوبِی»؛ و باز در حدیثی دیگر: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ النُّورَ» او هُوَ «الْهَوِی».

و نیز از جناب خاتم پیغام‌آوران معصوم از حق [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] و در مقام نقل از ایشان، از امامان دیگر شیعه چون حضرت باقرالعلوم علیهم‌السلام] روایت شده، که فرمودند:

«أَوَّلین مخلوق عبارت بود از: «جوهره یا حقیقت بسیط‌القدر یا مجرد و دور و بریده از هر قدر و هندسه‌ای که خداوند به «عین» یا «عامل قادر به تعین بخشیدن» (مشهور به «هیبت»، یا همان «نیروی هدایت‌کننده آشکارسازنده در صورت‌ها و جلوه‌های نو و بی‌سابقه») در آن نگریست، پس در «مقام «نتیجه» این نظر «مهندس»»: «آن» (آن «جوهره یا حقیقت بسیط‌القدر یا مجرد از هر قدر و هندسه»، «قدرمند» گشت و) به «آن آب» مبدل شد [به «آن حقیقت بسیار لطیف و انعطاف‌پذیر آب‌گونه» (یا با عنایت به معنای ریشه عربی کلمه «آب» یا «ماء»، یعنی «مو»، به معنی «چیزی زنده و دائماً مضطرب، و یا مکرراً در حال حرکت رفت و برگشتی از ذات خود به ... و از ... به ذات خود»): به «آن چیز یا حقیقت آب‌مانند زنده بس‌فعال» (یا به عبارت دقیق‌تر، «آن چیز یا حقیقت زنده دائماً در حال رفتن و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس»)]، «تغییر حالت» داد، و سپس، «آن» (آن چیز یا حقیقت زنده آب‌مانند دائماً در حال رفتن و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس»، «گرم» شد، که درنتیجه «آن دود» و آن «کَفْک» (یا «آن دو حقیقت «گازمانند یا گازی‌شکل» و «کَفْک‌گونه یا جرم‌مند» از دل و متن آن) برآمدند، پس «آن دود» (یا «آن حقیقت گازمانند» در شکل و صورت «آسمان» (یا «فضای گازی‌شکل دربرگیرنده اجرام کرات، یعنی ثوابت و سیارات) شد؛ و «آن کَفْک» (و یا «آن چیز «کَفْک‌گونه یا جرم‌مند»، نشر یافته، تغییر حالت و تغییر حالت‌های مکرر و مکرر داد، و درنهایت، «آن زمین» (آن زمین به‌خصوص، و مورد نظر» یا به عبارت دقیق‌تر، «مقام و بستر مناسب‌سازی‌شده برای «در پدیداری آمدن فاعلیت‌ها و صفات فاعلی جمال و کمال آن یگانه محبوب همگان»، یعنی «مجموعه نظام‌مند: «اجرام کرات، یعنی ثوابت و سیارات» کالبدمند شد».

ولی «آن حقیقت» که مُسَلَّم است «این» است که «أَوَّلین آفریده» نیست مگر «حقیقتی «جوهرین» و مُطلقاً «واحد»؛ و «همه آن یا این اسم‌ها و عنوان‌های به‌ظاهر مختلف» نیز نیستند مگر «اوصاف وجودی و ابعاد مختلف عملکردی یک چیز واحد»؛ و همگی، «اسم‌های گوناگون یک مسما» می‌باشند، که «بنا بر «اعتبارات مختلف» مطرح در «فاعلیت اعتباری هر اسم»ی، به «صفت و حقیقت»ی از «آن ذات یگانه» «فعال در متن یک‌به‌یک این اسم‌ها»»^{۲۵} اشارت دارند.

در «این دو جا» [یعنی در این دو حدیث شریف] چه عنوان مربوطه «النور» باشد، و چه «نوری»]: «نخستین خلق یا آفریده حضرت خالق بسیط‌القدر یا مجرد از هر قدر و هندسه» که «منشأ و خالق هستی، جهان آفرینش، و تمامی اشیاء هندسه‌مند آن بوده و هست» (یا همان به‌اصطلاح «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ») را «نور» (یا روشن‌تر بگوییم: «نور ذات عقل» یا «عقل یا همان عقل فعال: نمایان‌کننده صفات در

پرده‌مانده ذات، و حاضر در عاقله ناطقه انسان خدانماینده یا پیام‌آور از آن» (معرفی می‌کند.

امام باقر علیه‌السلام (شکافنده حکیم اسرار علوم و دانش‌های حق‌نهاد) نیز «معنا و مفهومی مشروح و بسیار دقیق و لطیف» را در «چیستی "حقیقت: نخستین آفریده آفریننده"» مورد اشاره و ارائه قرار داده‌اند! [، هنگامی که یکی از دانشمندان شام خدمت ایشان رسید، و عرض کرد: ... من درباره «چیستی "نخستین آفریده خدا"» از شما پرسشی دارم؛ زیرا این پرسش را از دیگران نیز پرسیده (و پاسخ‌های گوناگون را شنیده)‌ام: یکی گفته:

* «نخستین آفریده آفریننده»، «تقدیر» (یا همان: «ایجاد بستری مناسب برای "آفرینشی یا مجموعه‌ای از آفرینش‌هایی هم‌نهاد، قدرمدار یا هندسه‌مند" و "مکرراً نوبه‌نوشونده"» است؛ دیگری در مقام «شرح حقیقت وجود "زنده و فعال چیز یا موضوع مطرح در پاسخ پیشین"، "این معنا" را ارائه داده که:

* «نخستین آفریده آفریننده»، «قلم» (یا همان: «چیزی یا وسیله‌ای بسترساز برای "آفرینشی یا مجموعه‌ای از آفرینش‌هایی هم‌نهاد، قدرمدار یا هندسه‌مند"» که «به‌وسیله آن» و «در "بستر فعالیت آن"، "مقادیر یا هندسه‌های مشخص و دقیق کل شیء" مهندسی می‌شود و شده» است؛ و بعضی هم گفته‌اند:

* «نخستین آفریده آفریننده»، «روح» (یا همان «چیزی یا حقیقتی از جنس روح القدس برای "آفرینشی یا مجموعه‌ای از آفرینش‌هایی هم‌نهاد، زنده یا روح‌مند و دارای عقل و شعور"» است!

حضرتش (امام باقرالعلوم، شکافنده درب خانه دل یا عاقله یا منبع دانش‌های رازگون علیه‌السلام)، فرمود:

(هیچ‌یک) جوابی درخور (یا بایسته و شایسته این "پرسش بنیادین") نداده‌اند !!! چراکه اگر «نخستین آفریده»‌ای که «خدا» [«الله»]: «آن حق مطلق بسیط‌القدر و مطلقاً یک‌تای ازلی - ابدی» آفرید، «خود»ش «آفریده‌شده» از "شیئی" باشد [، و نه از "لا شیء"، یعنی نه از «حقیقت»ی که "هیچ‌گونه شیئیست"ی مانند "سایر اشياء" ندارد؛ یا: نه از «حقیقت»ی که "لیس کمثله شیء"ی «باشد»]، در این صورت «خداوند» [«الله»]: «آن حق مطلق بسیط‌القدر و مطلقاً یک‌تای ازلی - ابدی» هرگز «منقطع» [به‌معنی «چیزی مطلقاً یگانه، و کاملاً تنها (و البته مستقل از موجودات خویش‌آفریده و محیط بر ایشان)] نبوده؛ و «با "او"» [«با آن حق مطلق بسیط‌القدر و مطلقاً یک‌تای ازلی - ابدی»]، همواره «چیز»ی بوده که «خدا» [«آفریننده یگانه ازلی - ابدی»] بر «او» [یعنی بر «آن شیء»ی که خود "منشأ"ی داشته،] «تقدم» نداشته است (و همواره «موجود قدیم دیگر»ی به «قدمت خداوند قدیم یا ازلی» وجود داشته است)، درحالی‌که (حقیقت مسلم این است که) «خدا» [یا «الله» یا «آن حق بسیط‌القدر نقطه‌گون»] بود، و «هیچ‌چیز»، «با او» نبود، و سپس «چیز»ی را «آفرینش» داد که «منشأ همه موجودات» شد، و «آن چیز» همان «آن آب» [«الماء» یا به سخنی، «آن حقیقت آب‌گونه» (یا با عنایت به معنای ریشه عربی کلمه «آب» یا «ماء»، یعنی «مو»، به‌معنی «چیزی زنده و دائماً مضطرب، و یا مکرر در حال حرکت رفت‌وبرگشتی و...): «آن چیز یا حقیقت زنده آب‌مانند»، یا به عبارت دقیق‌تر، «آن چیز یا حقیقت زنده دائماً در حال رفتن و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس»] است، «همان» که «دیگر چیزها» را از «آن» بیافرید. پس (چنانچه نیک بنگریم، «این معنای بسیار مهم» را درخواهیم یافت که) «هرچیز از چیزها» را، نهایتاً به «آن آب» («آن آب به‌خصوص و ممتاز از آب مفهوم در ذهن عموم مردم»، به «الماء» یا به سخنی، «آن حقیقت آب‌گونه»، یا به عبارت دقیق‌تر، به «آن چیز یا حقیقت زنده دائماً در حال رفتن و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس») منسوب کرد (و «نسبت وجودی»ش را به «اصل یا ریشه» مشخص و تعیین فرمود)، درحالی‌که «آن آب» («الماء» یا «آن حقیقت آب‌گونه»، یا به عبارت دقیق‌تر، «آن حقیقت زنده دائماً در حال رفتن

و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس» را به «هیچ چیز مسما به اسم و عنوان»ی نسبت نداد! [و «این شیوه از نسبت دادن "نخستین آفریده" به "اشیاء دیگر و..."، یعنی بهوش باشید که «اصل و نسب آن آب به خصوص» («اصل و نسب "الماء" یا "آن حقیقت آب گونه"، یا به عبارت دقیق تر، به "آن حقیقت زنده" دائماً در حال رفتن و برگشتن از مبدأ به مقصد و بالعکس»)، «هیچ چیز»ی نیست مگر "ذات خود حق": آن "اول و آخر و ظاهر و باطن هر چیز"»^{۲۶}]

۴. ۲. «نفس انسانی یا عاقله ناطقه "انسان" یا "هنرمند و صنعتگر یا معمار مهندس" همان «مفعول و بستر فاعلیت فعل "یگانه فاعل" و زوجه "اولین آفریده الهی"، یعنی زوجه "عقل و قدر یا هندسه یگانه و زنده و فعال در سربه سر هستی"»ست

و این عنوان (نه یک شعار دهان پُرکن، بلکه) «عین سخن خود خداوند آفریننده یا هندسه مهندس» است: [ای «نفس بالذات فقیر، و ای حقیقت آینه‌مانند، یا مجرامانند و نای گونه انسانی»، که «خود» را «جداى از دیگران» (و «مستقل از من مطلق عقل و شعور و قدر و هندسه مهندس و آفریننده، روزی‌رساننده و پرورش‌دهنده، و ما (یعنی جمع بالذات اندر وحدت من مطلق عقل و شعور و قدر و هندسه مهندس و فرشتگان یا نیروهای عقل‌نهاد افراشته مرتبه جدایی‌ناپذیرنده از ذات و اندر خدمت‌گریزناپذیرنده من)»، و «همه‌چیزدان و همه‌کاره» تصور می‌کنی، نه: هرگز این گونه نیست که می‌پنداری، چراکه «ما (یعنی جمع اندر وحدت من مطلق عقل و شعور و هندسه مهندس و نیروهای عقل‌نهاد افراشته مرتبه)» در «هرجا»، و در «انجام هر کار کوچک و بزرگ»، «با تو»: «همراه و هم‌قدم و همکار، و بلکه فاعل فعال حاکم بر صدر و حاضر در سربه سر عاقله ناطقه تو و عاقله سلول به سلول تو، و مدیر مدبر در امر فرایندمدار مهندسی هندسه و جاری‌سازی و به انجام رسانیدن ریز و درشت و جزء و کل افعال تو» هستیم، و هرگز «تو» را (و «عاقله ناطقه نی‌مانند و بالذات فقیر تو» را) «به حال خود و تنها و بی یار و یاور» رها ننموده و نخواهیم نمود. بلکه] «تو» در هیچ حال [در هیچ موضعی و موقعی، و در هیچ حالتی، و در هیچ اندیشه‌ای] نیستی، و «هیچ قسمت»ی از «یک چیز قرآن گونه یا قرائت شده یا ترکیب‌مند شده» را «تلاوت نمی‌کنی» [، یا به عبارتی روشن تر، «یک ترکیب هندسه‌مند طراح‌ی شده، مهندسی شده و انجام شده و انجام‌شونده به دست یا دست‌های خود ما» را «بازتابش» نمی‌دهی و «منعکس» نمی‌سازی»، و دقیق تر تو را بگوییم: «هیچ بخشی از "یک شیء یا چیز منظم و منظومه‌مانند"» یا «یک مجموعه مرکب و جمع‌آوری شده، در انضمام آمده و متحدالاعضا از اجزا و فصل‌ها و بخش‌های ریز و درشت و گونه‌به‌گونه و با ابعاد وجودی گوناگون (اعم از ابعاد، جنسی، فصلی، شکلی و ساختمانی و عملکردی، یا مفهومی و معنایی»، یا به عبارتی، «کتاب‌مانند از پیش کتاب‌شده توسط ما» را «مورد "مطالعه و شناخت و فهم و درک"، و سپس "بازخوانی و بازگویی برای دیگران" قرار نمی‌دهی»]، بلکه [تو و هریک از سایر افراد از انواع مخلوقات، از نوع انسان و...، «هیچ عمل»ی را [اندیشه نکرده و برنامه‌ریزی ننموده، و اقدام به مهندسی و تهیه و تدوین هندسه و نقشه‌های علمی و عینی و اجرایی‌اش ننموده، و] به انجام نمی‌رسانید، مگر اینکه «ما» [یعنی «من، بالاترین مقام وجود، و یک‌تا آفریننده هادی و پرورش‌دهنده‌تان و رُوح‌القدس و جمع اندر وحدت سایر فرشته‌ها، یا به عبارتی، نیروهای عقلانی افراشته مرتبه و جدایی‌ناپذیرنده از قدرت دانش‌نهاد من و همراه اندر خدمت من در عوالم برتر عقل و اندیشه» بر شما «گواهایی شهید و شهادت‌دهنده خویش و فاعلیت خویش» هستیم [آن‌هم «گواهایی حاضر و ناظر و شاهد بر لحظه لحظه مهندسی انواع هندسه‌های دخیل در شکل‌گیری و اجرای آن برنامه یا کار یا شیء هندسه‌مند»؛ «شاهدهایی همگی "دانا و خیر" (و "همیشه باخبر از ریز و درشت و زیر و بم آنچه گذشته و یا در حال انجام است")، و در زمان لازم، شهادت خود را (و آنچه را حاضر و ناظر و مشاهده نموده‌ایم)، در کامل‌ترین و دقیق‌ترین صورت، گواهی می‌دهیم. بلکه اصولاً (یعنی از ریشه،

و از زمان ریشه گرفتن، و فراهم آمدن مقدمات لازم برای اقدام و شروع به انجام هر کار، ما با شما هستیم. بلکه «ما» همان «جوهر و اصل و ریشه هوش و شعور و آگاهی و دانش‌ها و دانایی‌های زنده و حاضر و فعال در اندیشه و اعضا و ارگان‌های هوشمند شما» ییم، درست: [در «همان آغازین هنگام که وارد آن می‌شوید!» و «هیچ چیز در زمین و آسمان»، از «پروردگار تو»، «جدا»]، یا به عبارتی، «مستقل و بی زوج فاعل، و بلکه فعال» [و «این» یعنی «هریک ریز و درشت از شما، هر یک از اشیاء موجود در هستی و یا افعال شکل‌گیرنده در آن»، «چیزی نیستند» مگر: «مفعولی (مقام وقوع فعلی) و زوجه‌مانند» ی] («مقام و بستر تهی و فقیر و مناسب برای شکل‌گیری و جاری شدن و محقق گشتن فعل یا افعال ما در مهندسی صورت‌های گونه‌به‌گونه از هنرنمایی ما»، و «رحم یا رحم‌گونه‌ای تهیه و تجهیز شده‌ای برای دربرگیری و شکوفاسازی، پرورش و عامل زایش نطفه یا نطفه‌گونه‌ای از "او یعنی آن آفریننده و پرورش‌دهنده یگانه»، و «پرورش‌دهنده تو»، «آن یگانه: "زوج" برای تمامی "وجودهای ذره‌گونه زوجه‌گونه در سربه‌سر هستی" و "فاعل فعال عالم" و "عالم عادل" و "شاهد حاضر و فعال در هر فعلی"، و "حقیقت و بنیاد برپایی‌دهنده" و "قوت و نیروی برپادارنده ساختمان وجودی هر چیزی" است؛ حتی «به‌اندازه "سنگینی ذره‌ای"، و نه "کوچک‌تر از آن"، و نه "بزرگ‌تر از آن" (وجود دارد)، مگر اینکه «همه آن‌ها» در «کتاب "آشکار و آشکارکننده"» [در «لوح محفوظ از تغییر علم زنده و فعال و مُتکَلِّم یا خَلَّاق خداوند» (در همان «امام مُبین»، و همان «دایة الأرض»، «همان» که: «یک‌تا عنصر بُنیادین آفرینش» و «پدیدآورنده جزء و کل هستی و موجودیت هر چیزی و هر فعلی است»)] «تعریف شده و ثبت» می‌باشد.^{۲۷}

استاد حسن‌زاده «نفس» (یا همان «عاقلة ناطقة انسانی») را (گویا) همان «زوجه عقل» یا همان «زوجه اولین آفریده الهی» یعنی «زوجه عقل زنده و فعال»، و «مفعول فاعلیت آن» و «بستر و رحم رویان و زایا و مقام شکل‌گیری و جاری شدن افعال او» و یا «دائماً تحت تأثیر او؛ و همواره تأثیرپذیرنده از او» می‌داند. ایشان (در مقام ناظر بر کلام افلوطین، و نقل‌کننده سخن او)، در «چیستی "حقیقت نفس" و "رابطه تعاملی آن با عقل"»، تعبیری بسیار لطیف و روشن‌گر دارند. و آن اینکه «نفس» بر «مدار عقل حق‌نهاد»، «دائر» است [«بر مدار وجود محیط، زنده و فاعلی او قرار دارد» (و هم‌مانند "الکترونی که بر گرد هسته خود می‌چرخد"، و همچون "قمر که بر گرد خورشید خود" می‌گردد، در مقام "وظیفه‌مند پدیداری بخشنده به نور یا مجموعه هم‌نهاد انوار برون‌تراونده از ذات فیاض یا دائماً اندر جوشش درون‌ذاتی و توسعه‌محور او"، و "تحت قاعده وجودی او"، و "بر مبنای حکم یا احکام او"، به "وجود یا پدیداری" آمده، "وجود بالقوه" داشته، و در "فاعلیت" آمده، و در "هندسه‌ای دائمی و گریزناپذیرنده"، در "فاعلیت مربوطه" قرار دارد! «حق عزوجل» همان «خیر مطلق»، و «محض خیر» یا «خیر محض» است، و لذا «عقل» («عقل اول ما خلق»، یا «آن عقل کل» و یا «مطلق قدر»، که در مقام «نخستین حقیقت نورگونه برون‌تراویده از ذات آن حقیقت بسیط‌القدر» است، و «سربه‌سر جهان آفرینش و اشیاء آن» در مقام «شاخه‌ها و برگ‌های به‌هم و درهم پیوسته و اندر تعامل متکامل وجود واحد و فاعلیت درخت‌گون او» بوده و هستند، و در حساب بوده و هستند و می‌آیند) بر «مدار خیر اول یا محض»، «دائر» می‌باشد (و «نفس» یعنی «حقیقت وجود آینه‌مانند انسانی» بر مدار «عقل و یا قدر»)! یعنی هر یک از «عقل یا قدر یا هندسه» و «نفس»، در مقام «تابعی، بر مدار و تحت حکم "حق" عزوجل»، «وجود گرفته»، «بر پا داشته شده»، و «در فاعلیت آمده»، و تا نهایت نیز به همین شیوه از «فاعلیت قمرگون یا آینه‌وار» خود ادامه می‌دهد).

مولوی بلخی نیز در بیت زیر (در مثنوی معنوی) «همین معنا» را مورد اشاره قرار داده:

«کُلُّ عالم»، «صورت عقلِ کُل» است آن که «جوهر» بر هر آن کَ «أهلِ قُل» است

شبستری نیز «جوهر الجواهر و حقیقت الحقایق هستی» را «یک نقطه شعورمند»، یا «حقیقتی نقطه گونه، و البته زنده و فعال»، و بلکه «قَدَر مطلق شعور و شعورمندی و فهم و درک، و در هندسه ای نقطه گون» می داند که در مقام «قطب و مرکز دور یا دایره یا دارالسلام وحدت نهاد و وحدت گرای هستی»، «آن» را «هندسه» بخشیده و «رقم» می زند.^{۲۸} او (یعنی شبستری)، در «نگاه "توحیدی" خود به هستی»، «یک به یک موجودات جهان آفرینش» را هم مانند با «نقطه های سلسله وار و بی فاصله و جدایی ناپذیرنده از هم واقع بر روی محیط این دور یا صورت مندی دایره گون (و حتی گوی شکل یا کره مانند)» قلمداد می نماید، که هریک «دل در گرو دل یا ذات یا عشق ذاتی دیگری» داشته، و در عین حال ارزش و توان آن را دارد که خود در مقام «قطب و مرکز دور یا دایره یا دارالسلامی دیگر» قرار گرفته، «آن» را «هندسه» بخشیده و «رقم» زند! و هم زمان «در مقام نقطه ای و جزئی دل داده به قطب یا مرکز و مُراد دارالسلامی دیگر، در دور وجودی آن نیز، ادای وظیفه و خدمت رسانی نماید! توجه فرمایید:

ز «هر یک نقطه» زین «دور مسلسل» «هزاران شکل» می گردد «مُشکل»

ز «هر یک نقطه»، «دور»ی گشت «دایره» «هم او»، «مرکز»، «هم او» در «دور سایر»

این «همان معنا و مفهوم بسیار دقیق و عمیق و ریاضی» مُستتر در شریفه «... وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» در وصف «هندسه حفظا شده و سلام محور یا دارالسلام هستی حاصل آمده و حاصل آینده و مجموعاً حاصل حضور علمی و عملکردی اندر تعامل متکامل اسم های الهی و اشیائی است که ارکان ساختار و ساختمان وجود علمی و عینی و عملکردی آن ها بر پایه و در بستر فاعلیت دائمی آن ها» ست. دَقّت فرمایید:

«...، وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»:^{۲۹}

...، و [تا اینکه بفهمند: «او»] («آن» قَدَر مطلق شعور و شعورمندی و فهم و درک، حاضر و فعال در هندسه ای نقطه گون»، «ذات» تمامی اشیاء [و شخصیت موجوداتِ فعال در تمامی عوالم برتر و فروتر هستی، و از جمله عقل های برتر یا همان اسم های الهی] را در «نسبتی "عدد گونه"» [یعنی در «نسبتی اندر تمایل ذاتی (و نزدیک شونده) به هم، و فعال در پشت بانی یکدگر (و تجهیز کننده و تمام کننده نیازها و کاستی های یکدگر)»، «آفریده»، "قوی سازی و از فساد و تباهی محافظت نموده" [و با این کار، و در این بستر، "پراکندگی های ظاهری و کالبدی ایشان" را "جمعیت بخشیده"، و از این طریق، "یک به یک آن ها" را در "حصن حصین و محافظت کننده" "عَدَد گونگی متقابل"، "پایداری و قرار" بخشیده]: «حصن یا قلعه ای در نهایت "نفوذناپذیری و شکسته ناشدنی"، تماماً از جنس "عقل و دانش و نظام مندی و قانون مداری دانش نهاد و اصولی" (آن هم "قانون و قوانینی و اصل یا اصول"ی تماماً از جنس "قانون و اصل "اعداد"، یعنی از جنس "سلام"، از جنس "پُشت بانی و سالم سازی یا تعامل متقابل و مُتکامل و وظیفه مندانه سازمان وجودی هوشمند، و عملکرد هوشمندانه یک به یک اجزا نسبت به یکدیگرهای هم مرز و هم نشین و همکار و تمام سازنده هم در کُل مجموعه)، «در "امان" آورده» و «"امنیت" بخشیده»، بلکه «از هر "ضعف یا ناتوانی" و "ناتمامی" و یا "فسادپذیری از ناحیه دشمنان خانمان برانداز"، "دور" داشته است»].^{۳۰}

متأسفانه برخی از مترجمین «معنای واژه "إحصاء"» (مورد ذکر قرار گرفته در این سخن الهی) را تنها و تنها به مفهوم «مطلق شمارش به وسیله عدد یا عددها» و مفهوم متداول واژه «عدد» میان عامه، و «در شمارش آوردن» ترجمه نموده اند [که، با توجه به پیام اصلی «إله العالمین» (یا «مدیر و مدبر هستی»)] در این آیه شریفه یا سخن نمادین الهی،[معنایی تحقیقاً «ضعیف، و یا حتی بی ربط، اشتباه و ابهام برانگیز» به نظر می رسد.

مصطفوی در التّحقیق، جوهره معنایی و مفهومی ریشه این واژه و یا اصل این ماده از لغت (یعنی «حصی») را عبارت می‌داند از: «ضبط یا نگاهداری و در احاطه وجود حفیظ یا همواره محافظت‌کننده خود گرفتن». و «مُحصی» (یا به عبارتی، «شخص احصاکننده» و یا «ضابط یا نگاه‌دارنده هرچیز از فساد و تباهی») آن کسی است که «هرچیز را (به‌ویژه جوهره وجود علمی‌اش را)، با عنایت به احاطه علمی مطلقه‌اش بر جزء و کل جهان، ضبط و نگاهداری می‌نماید». و همان گونه که می‌دانیم: «مُحصی» از جمله اسم‌های «حضرت آفریننده» است. و «آفریننده» باید که (در آفرینش خود)، از هر جهت، و بلکه آنّا بعد آن، و در جمیع جهات، «مُحصی» باشد، و به سخنی، «قدرت بر حفظ آفریده‌های خود از هر فساد و تباهی» را داشته باشد!

فلذا ایشان (یعنی مرحوم حسن مصطفوی)، کلیه معانی ارائه‌شده و استفاده‌شده برای این واژه، اسم‌واژه یا ریشه‌واژه [یعنی «إحصاء» «مُحصی»، و «حصی» (که در متون مختلف و در موارد استعمال گونه‌به‌گونه‌ای آورده شده)] را، تنها با رجوع (یا بازگشت دادن) خود به «این مفهوم ریشه‌ای»، و «قرار گرفتن آن‌ها بر مسند این معنای پایه‌ای و اصیل یا سندگونه»، معتبر می‌داند. فلذا اسم‌واژه «حصاه» (یا «احصاکننده») نیز (در نظر مصطفوی)، بر «هرآنچه در بستر فعل «تَجَمّع» و یا جمعیت بخشیدن به اجزای جدّافتاده از هم آن در یک مقام و مکان و محل متّخّجّر یا قلعه‌گونه»، آن‌ها را از «فساد و تباهی و نابودی»، «ضبط و نگاهداری» می‌کند»، قابل اطلاق می‌باشد، و اطلاق آن (یعنی اطلاق واژه «حصاه» و «معنا و مفهوم مُستتر در این کلیدواژه») بر «لَبّ» یا «مغز یا جوهره وجود موجودیت‌بخشنده یا مدیر سلامت وجودی و موجودیت عملکردی هرچیز، در محیط اندر ربط و تعامل با خویش» نیز مجاز بوده؛ و لذا بر «عقل انسانی» و «سایر موجودات عقل‌مدار» نیز به اعتبار «ضابط و یا حافظ بودن، و به‌بیانی، نگاه‌دارنده بودن آن‌ها و سلامت هندسه وجودی و عملکردی هرچیز از هرگونه اختلال و فساد»، «این عنوان» (یعنی «مُحصی») اطلاق شده است.

۴.۳. «اولین آفریده»: «هندسه مهندس»، و «اولین علم یا دانش تعلیم‌شده به انسان خدانمایند و خدانمایان‌کننده» همان «تقدیر» یا «مهندسی تازه‌به‌تازه و نوبه‌نو» می‌باشد

در هر صورت، یک بار هم از قول حضرت رضا علیه‌السلام این روایت را داریم که (در مقام «چیستی حقیقت "اولین آفریده"، یعنی "مبنای سایر آفرینش‌های الهی"»، فرموده‌اند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ التَّقْدِيرَ»^۳) «تخستین آفریده آفریننده»، «آن "تقدیر" است (یا همان "بستر مناسب قدرمندی یا مهندسی" برای "مهندسی مُستمرّ قدرها یا هندسه‌های تازه‌به‌تازه و حقّ نهاد هرچیز ترکیب‌مند" و "آفرینشی یا مجموعه‌ای از آفرینش‌هایی هم‌نهاد، قدرمدار یا هندسه‌مند" و "مُکرراً نوبه‌نوشونده"»؛

«اولین آفریده الله تبارک و تعالی» («اولین آفریده» خداوند: «آن معلم و هادی انسان و تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده و به‌کمال آورنده او» در پرداختن به «آفرینشی خداگون یا عقل‌محور و دانش‌نهاد» در زمین)، «علم یا دانش» کتابت حروف الفبا» (یا به سخنی، «دانش "ترکیب حروف گونه‌به‌گونه" و "ساختن کلمه"» می‌باشد [همان «حروف»ی که «هر یک» نیستند مگر «صورت خلاصه اسمی یا عقلی یا قدری و هندسه‌ای مهندس (از: جمع بالذات اندر وحدت "اسم‌ها یا عقل‌ها یا هندسه‌های مهندس و حدگذارنده حق‌نهاد" در سربه‌سر هستی)»؛ و همان «کلمه‌ها»یی که «معرفه‌سازنده صفات و عقل‌ها یا قدرها یا هندسه‌های حق‌نهاد» و «دخیل قطعی» در «آفرینش کلمات تکوینی ما»، یعنی همان «آثار هنری و معماری و شهرسازانه ما» (ما: مظاهر برگزیده خداوند» در «آینه‌داری صفات جمال و کمال او»):

از طرفی، همین امام هشتم شیعیان (حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام) در مقامی دیگر نیز فرموده‌اند: «اولین علم»ی که به «انسان» آموزش داده شد تا «به آن واسطه» و «در بستر فعال گشتن و جاری شدن و نتیجه دادن آن»، «خلق خداوند»، (و «شیوه و منش و روش خداوند خلاق در خلق موجودات خویش پدیداری بخشنده»، در چپستی حقیقت حق نهاد خود): «معرفه» بشود (و یا به بیانی، «شناسای عاقله انسان‌ها» گردد)، «علم» کتاب یا دانش «ترکیب حروف الفبا» یا همان «محکمت‌ها یا حقایق بنیادین حکمت‌نهاد هر نوع کتاب از جمع بی‌نهایت کتاب‌ها یا وجودهای ترکیب‌مند حق‌نهاد یا مبتنی بر مبانی عقلانی، آسمانی یا عقل‌محور» بوده است! توجه فرمایید:

«اول چیزی» که الله عزوجل (آن مطلق دانش و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌نویان؛ آن علیم حکیم خبیر؛ آن آفریدگار دانا و توانا؛ آن حضرت یگانه محیط و دربرگیرنده جزء و کل هستی؛ آن اَحد صمد لم یلد و لم یولد؛ آن محبوب معبود بزرگ سراسر عزت و جلالت) آفرید (و مهندسی نمود، و هندسه بخشید و آفرینش داد) تا به وسیله آن «خلق خود» را (یعنی «تمامی مخلوقات یا آفریده‌های هندسه‌مند و گونه‌به‌گونه در صورت و عملکرد، و یکتا در اساس و جوهر و مبدأ و ذات، یعنی ذات خود» را) معرفه (یا شناسا) سازد (و شخصیت بخشد؛ و هم «بدان وسیله و در بستر تحقق و اجرایش»، «آن‌ها» را، در مقام «نمودها و نمایه‌های حق‌نما، و معرف صفات جمالی و جلالی و کمالی محبوب»، به «خودشان، و به یکدیگر» بشناساند، و هم در «بستر جاری‌سازی آن»، میانشان «انواع گونه‌به‌گونه ارتباطات لازمه و تعاملات سلام‌محور، تمام‌دارنده و سلامت‌آفرین» را برقرار سازد) «دانش» کتاب یا «کتابت حروف معجم» بود [یا به سخنی روشن‌تر، «دانش ترکیب تفصیل‌مند حروف به‌ظاهر ناگویای الفبای عربی یا حدود یا ابعاد منفرد یا جدا افتاده از هم معنا در عالم مربوطه» و به بیانی دقیق‌تر، «دانش تقدیر یا مهندسی و اندازه‌گذاری، و علم تحقیق، انتخاب، تدبیر، و تجمیع، و در انضمام آوردن اجزای مهندسی‌شده و هندسه‌مند، و نهایتاً ترکیب آن‌ها مبتنی بر اسم‌ها یا عقل‌ها و صفات حق‌نهاد و مجموعه نظام‌مند اصول و قوانین مربوطه‌شان، یعنی اصول و قوانین دانش‌نهاد مستتر در اسم‌های بیست‌وهشت‌گانه خداوند (و یعنی بنیادها و ارکان ساختاربخشنده به هرچیز ترکیب‌مند در هستی)، و ایجاد یا پدیداری بخشیدن به صورت‌های ساختمان‌یافته و گوناگون عقل‌نهاد از إله العالمین: آن دانش پاک و خالص یا قدسی زنده، مدیر و مدبر»].^{۳۲}

از طرفی، همین معنا را (در قالبی دیگر) خود خداوند (در مقام بیان «دلیل آفرینش انسان و جعل خلیفه یا جانشین برای خود») در آیات نخستین سوره مبارکه الرحمن فرموده‌اند: الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲)، خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳)، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴).^{۳۳}

«آن خداوند رحمان» [، «الله»] (آن یگانه مطلق در دانش و فاعلیت فعال دانش‌مدار در همه مراتب هستی، و جامع جمع اندر وحدت همه دانش‌های مادر و توانائی‌های دانش‌نویان برتر و حاکم بر هستی و جاری در آن، و از جمله توانایی «خلق کلمه یا کلمه‌های تدوینی و تکوینی حامل به معانی ملکوتی»؛ آن رحمان رحیم‌گونه که «مهم‌ترین کار و عمومی‌ترین و فراگیرنده‌ترین فعالیتش» همان «رحمانیت»^{۳۴} است، بنابر «فاعلیت همین رحمانیت رحیم‌گونه، و بنابراین آفرینشگر، تغذیه‌کننده، شکوفنده، رشددهنده، درسلاط‌دارنده و تمام‌آورنده نطفه، جنین و طفل یا اطفالی از جنس خودش، یعنی ترکیب‌گر و خلاق، و آفریننده صورت‌های مختلف و متعدد و گویا به حسن و زیبایی و کمال، و درعین حال اصلاح‌کننده و سلام‌آور و...» [(۱) «قرآن» را [یعنی «دانش» «خلاقیت»، و «خلق کلمه یا کلمه‌های تدوینی و تکوینی حامل به معانی ملکوتی»؛ «دانش» ترکیب‌گری و آفرینندگی صورت‌های مختلف و متعدد گویا به حسن و زیبایی و کمال] را «تعلیم» نمود] (۲) [و برای «تحقق بخشیدن عینی به نتیجه این تعلیم خویش در عالم توسط نماینده خود در شهادت،] «آفرید» آن انسان به حقیقت انسان» را [در مقام «صورت مثالی

خود؛ آفرینش داد «آفریده‌ای خداگون را که مجهز به "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین یا کلمه‌ساز" است؛ و "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین یا کلمه‌ساز" او» همان «حجره نای گونه و توانمند خود الله جل جلاله و تبارک و تعالی» در امر عظیم «کلمه‌سازی دانش‌نهاد»، و «اظهار و بیان آن‌ها» ست، «حجره‌ای بس قدرتمند، و با صدایی بس خوانا و آهنگین و پُرطنین و رسا» [۳] [و سپس، یعنی با هدف «بسترسازی و تجهیز "دستگاه خلاقه یا ناطقه سخن‌آفرین نماینده خود" برای فعال شدن و تحقق بخشیدن عینی به امر کلمه‌سازی‌های مبتکرانه و جدید و نوبه‌نو،] به او «علم "بیان"» را آموخت [«علم به "اسم اعظم خویش"» را؛ «علم اجمالی به ذات، در عین تفصیلی به شئون و صفات» را؛ «علم»ی که «با واسطه آموختن آن»، انسان، اساساً «انسان» شد، «انسانیت» یافت؛ و «آن» را، در مقام «یک موجودیت دومرتبه‌ای فاعلی - مفعولی یا ملکوتی - ملکی و لاهوتی - ناسوتی»، «تجربه» نمود، و «بدان واسطه» (یعنی «به واسطه "انسان" بودن»، و «زنده و فعال بودن یا فعال داشتن مستمر انسانیت خود»، «همه‌چیز» را «دانست» و «می‌تواند که بداند»)] [۴]

۵. جایگاه «بیان» در «انسان هنرمند» و «موظف به آفرینش و پدیدارسازی صفات خالق در جای جای زمین» و «سایر موجودات»

تحقیق در کشف و فهم چستی «بیان» [و یا روشن‌تر بگوییم «علم بیان» (یا به عبارت دقیق‌تر، «علم تحلیل حقیقت عقلانی، ولی ترکیب‌مند مستتر در ذات یک صورت عرض‌مند یا کالبدی مرکب‌الاجزا از اشیاء طبیعی یا مصنوعی»، و سپس «ریشه‌شناسی بنیان‌ها یا بینه‌های عقلی حاصل‌آینده از آن تحلیل»، و «تأویل» یا «بازگشت دادن» آن «بنیان‌ها یا بینه‌های عقلی» به «اولین و تنها بنیان و بنیاد هستی» یعنی به «عقل اول، و جامع جمع اندر وحدت تمامی عقول و علوم»، و «صورت بالعکس آن علم» یعنی «علم "قرائت" یا دانش "ترکیب یا ترکیب‌های مکرر همین بنیان‌های عقلی"، و آفرینش "یک صورت یا صورت‌های عرض‌مند یا ترکیب‌مند کالبدی مرکب‌الاجزای دیگر و جدید و لطیف و لطیف‌تر، مبتنی بر آن صورت جمعی حاصل‌آمده از آن ترکیب‌ها"، صورت‌هایی البته "حامل" به "همان حقیقت یا حقایق عقلانی مستتر در ذات حق"، یکی از «موارد اصلی بحث جاری» (یعنی «دلیل آفرینش "نوع انسان" در مقام "عامل خدانمایند"، یا "عامل نمایان‌کننده فاعلیت حق" در "آفرینش صورت‌های نوبه‌نو و جدید و لطیف‌تر از پیش" از جمع بی‌نهایت "صفات جمال و کمال ربوبی" در "زمین"، یعنی "نمایشگاه زنده و اندر توسعه آثار هنرمندان یگانه خالق و هنرمند حُسن‌آفرین") است. و اینکه بدانیم آیا «جمادات و نباتات و حیوانات» نیز از «این علم» یعنی «علم بیان» سهمی دارند و یا خیر، طبری در مجمع‌البیان [، در نقل سخنی گران‌سنگ از امام صادق علیه‌السلام (در تفسیر آغازین آیات شریف سوره مبارکه الرحمن یعنی «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»)] آورده است:

«بیان» (یا به عبارتی دقیق‌تر، قرآن‌واژه «الْبَيَانَ» مورد ذکر در فراز آیه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» همان «اسم اعظم» یعنی «الله» است، و با «واسطه آموختن» آن اسم (به انسان) است که: [اساساً انسان، «انسان» شد، «انسانیت» یافت؛ و «آن» را، در مقام «یک موجودیت فاعل و بلکه فعال دومرتبه‌ای (یعنی فاعلی - مفعولی یا ملکوتی - ملکی و لاهوتی - ناسوتی)، «تجربه» نمود، و «بدان واسطه» (یعنی «به واسطه "انسان" بودن»، و «زنده و فعال بودن یا فعال داشتن مستمر انسانیت یا عقلانیت ذومراتب خود»، «همه‌چیز» را «دانست» و «می‌تواند که بداند»].^{۳۵}

استاد حسن‌زاده املی در تعریف و تفسیر حقیقت «بیان» (مورد ذکر در حدیث شریف و آیه شریفه پیش‌اشاره) و اختصاص داشتن کلی و قطعی آن به بنی‌نوع انسان، می‌فرماید:

موجودات عوالم برتر یا علوی (یا همان فرشتگان، یا عقل‌های صرف و محض فعال در مراتب برتر عقل و

دانش) دارای «ساختمان وجودی عاری از ماده یا مواد بالذات منعطف و شکل‌پذیرنده» می‌باشند، و لذا «خالی از قوه یا استعداد» هستند («خالی از قوه یا استعداد دانه‌مانند، و به بیانی، شکوفنده و بالفعل‌شونده، و توسعه‌یابنده و تولیدکننده» می‌باشند). بلکه اصولاً «امکان بالفعل شدن «استعداد» تنها در «عالم حرکت» (یا به زبان روشن‌تر، در «فضای مناسب و مناسب‌سازی و تجهیز شده» برای «شکل دادن و شکل‌گیری هر نوع از انواع بی‌نهایت تغییر و تحوّل مقصود و مطلوب») وجود دارد؛ و بلکه «مجرای جاری شدن آن» (یعنی «مجرای بالفعل شدن آن قوه یا استعداد») همین «عالم ماده» است. ایشان (استاد حسن‌زاده، با عنایت به سخن ملا عبدالرزاق کاشانی)، معتقدند که «اصل قابلیت توسعه و پذیرش تحوّل و کمال برتر» تنها برای «طبیعت جسمانی» است؛ و «برکت» (یا به سخن پارسی، «توسعه‌مداری و افزونی رو به رشد و تعالی‌جوینده») تنها در «بستر حرکت» (یا به عبارتی دقیق‌تر، در «بستر تغییر و تحوّل هدف‌گرا و کمال‌محور») امکان‌پذیر است. و این تنها و تنها «انسان» است که، به «برکت داشتن قدرت حرکت» یا قدرت «دادن تغییر و تحوّل کمال‌محور به عقل هیولانی یا ابتدایی و ذره‌مانند (و دانه‌گونه، یعنی تحوّل‌پذیر و شکوفنده رشد‌کننده) و به تبع، در بستر «شکوفانیدن و رشد دادن و بالفعل ساختن آن»، «قابلیت گرفتن موهبت‌های عظیم جریان‌مانند و جاری از چشمه جوشان علم و حکمت الهی» را از «ملکوت اعلاّی عقل و دانش زنده و دائماً جوشان و اندر تراوش» دارا می‌شود، و «مراحل و منازل بسیار پرتعداد» «صیورت یا بالفعل شدن و کمال یافتن آن» را (از «نطفه مستعدّ مربوطه» گرفته تا... به «عقل قابل استفاده، و بهره‌گیرنده از مآل اعلا») می‌پیماید.

(بر همین اساس، باید دانست که) «انسان» را (و «راه پُرقرآزنشیب» «صیورت یا بالفعل شدن و کمال یافتن نفس یا عاقله ناطقه دانه‌مانند یا جنین‌گونه او» را) «منازل بسیار، و مواطن بسیار متعدّد» می‌است، و در «هر منزل و موطن» از این «منازل و مواطن مختلف و متعدّد» (یا به بیانی، در «دامان هریک از این مقام‌های مادرگونه، یا به بیانی، پرورش‌دهنده و رشد‌دهنده» عاقله ناطقه دانه‌گونه یا جنین‌مانند خویش) که قدم می‌گذارد، و در «مجموعه فعالیت‌های عقل‌محور و دانش‌نهاد جاری در آن‌ها»، در «هندسه‌ای بایسته و شایسته» شرکت کرده، «آن یا آن‌ها» را «مکرراً تجربه» می‌نماید، «کمالات عقلی و علمی و معرفتی موجود یا حاصل‌شونده در آن وطن» را «واجب» شده، و نیز «قابل به درک بخشش‌های عقلی - علمی - معرفتی بالاتر» و «قابل حصول در مواطن بعدی» می‌گردد. و «این» درحالی است که «دیگر موجودات مادی» را این «قدرت حرکت یا تغییر حال کمال‌محور و توسعه‌بستر» در «جوهر عقل جزئی ثابت‌القدر» و «امکان پیمایش منازل و مراحل تحوّل و کمال عقلانی و علمی کثرت‌مند یا متعدّد» نیست (و از آغاز تا نهایت طول زندگانی مادی یا این‌جهانی‌شان، از «اندازه ثابت و البته کفایت‌کنندای از عقل و معرفت» برخوردارند). و این تنها «انسان» است که (در «بستر حرکت یا تغییر و تحوّل عقلانی»)، از «عقل هیولانی نطفه‌گونه و جنین‌مانند» به «عقل کاملاً بالغ و مستفاد، و دارای قدرت‌های عظیم» می‌رسد، و «تراب» (از ریشه «ترب»، به معنی «حقیقت منعطف و تربیت‌پذیر»)، «استعلا، و به بیانی، برتری مرتبی» یافته، «هم‌نشین رب الارباب» می‌گردد.

۶. «اندیشه زنده و فعال و رشدیافته شخص مهندس و معمار و هنرمند عقل‌مدار و قرار یافته در امن آن عقلانیت و دانش مطلق» نیست مگر: «صورت ظاهرشده همان یگانه آفرینشگر پرورش‌دهنده به کمال‌آورنده در عالم شهادت»

و «وظیفه اصلی یا انسانی» او «نیست مگر همان: «انسانیت» یا به بیانی، «هنرآفرینی و معماری یا آبادان‌سازی زمین در لطیف‌ترین صورت ممکنه»، در مقام «نمایشگاه زنده و همیشگی آثار هنرمندانه خداوندگار نیکویی‌های مشتاق به نیکویی و نیکوآفرینی»؛

و «علم یا دانش» «صدرد صد لازم» برای «تحقق بخشیدن به این وظیفه و امر عظیم»، همان: «علم اجمالی به

ذات حق، در عین: تفصیلی به شئون و احوالات فاعلی همان ذات خلاق و مدیر و مدبر حاضر در سربه‌سر عوالم وجود^{۱۱} است که در مقام «پیش‌زمینه اصلی» و «بستر ساز آفرینش او» در مقام «خدانماینده یا نمایان‌کننده اخلاق علمی - عملی معلم و مربی خود» در زمین^{۱۲}، به او «آموخته شده، و در ذات عاقله ناطقه یا خلاقه او نهادینه شده است»!

فلذا از طرفی، به جهت «داشتن ارتباط درون‌ذاتی» اش با مقوله «حرکت» (یعنی همان «بستر فراهم‌آمده و تجهیز شده» برای «اعمال نمودن: تغییر حال هدفمند و کمال‌محور در عاقله ناطقه جنین گونه یا دانه‌مانند»، و «سیر یا پیمایش منازل رشد و توسعه و کمال عقلی مربوطه»^{۱۳})، و از طرف دیگر، به جهت «تعلق داشتنش جسم یا کالبد مادی اش به ماده تربیت‌پذیر مربوطه» (یعنی به جهت «داشتنش تعلق یا وابستگی گریزناپذیر خود» به «امکان فراهم‌آمده لازم» برای در «سیالیت و حرکت آمدن و توسعه‌پذیری لایه‌های ذهنی و سلول‌های مغزی»^{۱۴})، نه تنها «جمال بی‌مثال و آشکارای «یگانه محبوب معبود و معلم و مربی خود» را، همه جا (و در سربه‌سر آفاق جهان‌های علمی و عینی آفرینش)، به‌وضوح می‌بیند، و «حقایق و بنیان‌های عقلی و علمی» و حتی «خود عقول مهندس و صورتگر آن جمال و کمال بی‌مثال» را «شهود» می‌کند! بلکه «قابلیت و ظرفیت یا پهنای لازم گستره فضای عاقله» برای گرفتن «علوم و دانش‌ها و ایده‌های خلاقانه همواره جاری و بخشیده‌شونده از ناحیه بخشایشگر یا رحمان رحیم» (مشهور به «مواهب اسمائیه الهی») را دارا می‌گردد؛ و در نتیجه حصول تمامی این داشته‌ها می‌تواند به شایستگی به «وظیفه محوله» بپردازد، و در «نهایت بایستگی و به کمال» از پس آن برآید!

از طرفی باید بدانیم که «جمع در وحدت غالب مراتب عقلانی یا برتر علم، و عقول و علوم یا صفات دانش‌نهاد یا علمی - عملی یک‌تا خداوندگار دانش» (یعنی «جمع غالب اسم‌ها یا عقل‌های حق‌نهاد») در «اسم یا مرتبه برتر دانش زنده رحیم‌گونه، فلذا خلاق یا آفرینشگر» مشهور به «رحمان» در «هندسه‌ای مندرج» (هندسه‌ای بالذات «اندر وحدت»، اگرچه در ظاهر، «درخت‌وار یا لایه‌مند، ولی درهم‌تنیده، و منسجم»^{۱۵}) حاضر و فعال هستند. و هم از این‌روی، «قلب یا اندیشه زنده و فعال شخص مؤمن یا عقل‌مدار رشدیافته و قرار یافته در امن عقلانیت مطلق» را «عرض الرحمن» (یعنی «صورت ظاهر شده آن رحیم‌گونه آفرینشگر و پرورش‌دهنده به کمال‌آورنده در عالم شهادت») گفته و می‌گویند. و تنها «این محل رحیم‌گونه» یا «بالذات آفرینشگر و رشد‌دهنده و بالنده»، و یا به اصطلاح فنی، «موطن»^{۱۶} یعنی «عاقله ناطقه انسانی زنده‌دل و دانا و دارا، و بهره‌گیرنده از «علم لازم برای تحقق بخشیدن به این وظیفه و امر عظیم»، یعنی «علم اجمالی به ذات، در عین: تفصیلی به شئون و احوالات فاعلی همان ذات خلاق و مدیر و مدبر حاضر در سربه‌سر عوالم وجود»^{۱۷} است که از طرفی، به جهت «داشتن ارتباط درون‌ذاتی اش با «حرکت» (یعنی همان «بستر فراهم‌آمده و تجهیز شده» برای «اعمال نمودن: تغییر حال هدفمند و کمال‌محور در عاقله ناطقه جنین گونه، و سیر یا پیمایش منازل رشد و توسعه و کمال عقلی»^{۱۸})، و از طرف دیگر، به جهت «تعلق داشتنش به ماده تربیت‌پذیر مربوطه» (یعنی به «امکان لازم و فراهم‌آمده برای در «سیالیت آمدن و توسعه‌پذیری لایه‌های ذهنی و سلول‌های مغزی»^{۱۹})، «قابلیت گرفتن علوم و دانش‌ها و ایده‌های خلاقانه بخشیده‌شونده از ناحیه همواره بخشایشگر یا رحمان رحیم» (مشهور به «مواهب اسمائیه الهی») را دارا می‌گردد؛ و در نتیجه حصول تمامی این داشته‌ها می‌تواند به «وظیفه اصلی خود» یعنی «معماری و آبادان‌سازی زمین»^{۲۰} در مقام «نمایشگاه زنده و همیشگی آثار هنرمندی خداوند نیکوآفرین»^{۲۱}، آن‌چنان که شایسته و بایسته است، بپردازد. به «این سخن خداوند: بزرگ‌معمار آفرینش»^{۲۲} توجه فرمایید:

... یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرْهُ

ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ^{۳۸}

... [ما به سوی قوم گم کرده راه نژود، (و با هدف هدایت آن‌ها)، برادرشان «صالح» را فرستادیم؛ پس «صالح» ایشان را ندا داد و گفت:] ای «قوم من» [ای «جامعه همکار و متعامل و متکامل با من (که سلامتی و منافع و توانایی‌های درمیدان آورده‌تان همان مایه برقراری و برقرار ماندن و قوام و دوام جریان منافع خود من، و از جمله سلامتی و توانایی خود من است، و بیماری و درد و رنج‌تان نیز سبب رنجش خاطر، و بلکه در خطر افتادن سلامتی و آسایش و... من می‌باشد)»^{۳۸}] «الله» [«آن مطلق حیات و دانش و دانایی و شنوایی و بصیرت و حقیقت‌بینی، و حقیقت‌شناسی و حقیقت‌نمایی، و حق‌گویی و یگانه‌شعور اندیشنده، و جامع جمع در وحدت همه دانایی‌ها و توانایی‌ها و فاعلیت‌های عقل‌مدار جاری در همه اُفق‌های هستی، و از جمله «معمار بزرگ جهان‌های آفرینش و یگانه‌فعال در معماری هنرمندانه سربه‌سر آن‌ها»] را «فرمان‌برداری» کنید [و از «فرمان‌برداری «خداگان‌های دروغین» و «محبوب‌های بالذات اندر تفرقه و در تعارض و دشمنی باهم» دست بردارید]، زیرا که [حقیقتاً] «محبوبِ معبود»ی [و «هادی راه‌نماینده»ای، «مُدرّ تدبیرکننده»ای، و «برنامه‌ریزنده دانا و خیرخواه و مهرورزنده»ای] جز «او» برای «شما» نیست! هم «او»ست که «شما» را از «آن زمین به‌خصوص» [از «متن اعتدال‌مند زمین عدل‌بنیان و دانش‌نهاد»، «انشا» کرد؛ و [و در مقامی «جامع‌الابعاد از آن» و «بهره‌گیرنده از دانش و حکمتی این‌چنین عظیم یا ساختارمند و ذوابعاد و ذومراتب، و درعین حال زنده و دائماً اندر توسعه و افزونی تعالی‌یابنده»، در مقام: «جانشین خود» در «معماری عقل‌محور و دانشمندانه جهان نظام‌مند و دانش‌نهاد آفرینش»، «آفرینش» داد، و در «جایگاه فاعلی خاصی از آن» (یعنی «جایگاه معماری حق‌نهاد و خداگونه نمایشگاه آثار هنری بازتابش‌دهنده به حُسن و کمال بی‌نهایت خویش»)، «مقام و جایگاه و حاکمیتی منحصربه‌فرد» داد؛ «شما» را در «معماری»، و یا «آبادان ساختن» آن [و یا به عبارت دقیق‌تر، در «بالفعل ساختن توانمندی‌های بالقوه و نهادینه در ارکان عقل‌نهاد و دانش‌بنیان آن» در بستر «ترکیب نمودن قاعده‌مند و هدف‌گرای مواد معدنی حاضر و مستعد عالم ماده و اجزای به‌ظاهر جدا افتاده از یک‌دیگر آن» و «صورت‌مند نمودن آن‌ها در قالب اشیاء مختلف مورد نیاز خود»، و نهایتاً «پدیداری بخشیدن به بی‌نهایت صفات زیبایی و کمال خداوندگار زیبایی‌ها و زیباآفرینی‌ها» در «موجودیت آینده‌مانند آن‌ها»]، «وظیفه‌مند و مسئول» ساخت! پس «رفع و دفع همه کاستی‌ها و ناداری‌های خود» را [اعم از «نیازهای فکری و علمی و فنی و فناورانه، و یا ...» تان را، تنها و تنها] از «او» طلب کنید [و «در بستر پیمایش بایسته و شایسته» این راه ساختارمند» و مبتنی بر «دو رکن علم و عمل توأمان»]: بر «تن عاقله ناطقه مسئول در خدانمایندگی و خدانمایان‌کنندگی خویش»، «لباسی از او» (یا پوششی بافته و تافته و درهم‌تنیده از تاروپود اخلاق و صفات علمی و عملی او) را بپوشانید، و «حداقل در «مهندسی علم و عمل خویش»، «هم‌شکل با شکل علوم برآینده از ذات او و همگون با اخلاق علمی و عملی او» شوید]، سپس [یعنی برای موفق بودن و رسیدن به این هدف والا و گران‌قدر،] «به‌سوی او» [«به‌سوی تکامل و هم‌شکل شدن با آن کمال مطلق خود در هریک از صفات اخلاقی و رفتاری و... بایسته و شایسته خداگونه»، و به‌سوی آن راه مشخص و مستقیم و تعریف‌شده توسط او، و کوشیدن و پیمایش بایسته و شایسته در آن] «بازگردید» [، یا «چهره نمایید»، و «چهره اذهان و اندیشه‌های ماه‌گونه و انعکاس‌بخشنده‌تان را به جانب آن حقیقت و ذات علم و دانش خورشیدگون، و لذا دائماً اندر تابش و جوشش و جاری‌دارنده فیاضانات علمی و معرفتی نوبه‌نوشونده و اندر توسعه و تعالی بگیرید] چرا که [محبوبِ معبود و] پرورش‌دهنده [دانا و حکیم] «من» [و «شما» (که «قوم من» هستید، و «جامعه همکار و متعامل و متکامل با من» می‌باشید (و «سلامتی و منافع و توانایی‌هایتان مایه برقراری و قوام و دوام منافع خود من است، و بیماری و درد و رنج‌تان نیز سبب رنجش خاطر، و در خطر افتادن

سلامتی و آسایش و... من می‌باشد)»، به بندگان فرمان‌بردار خود [تزدیک نزدیک]، و «اجابت‌کننده» ای مخصوص و شایسته است [«او» در «صدر عاقله سالم و سلام‌محور» خود شما، «حاضر»، و در عین حال «جلوه‌گری و نورافشانی پیوسته و انقطاع‌ناپذیرنده بر دل رُخساره یا وجه آینه‌گون عاقله ناطقه یا تلاوت‌کننده و بازتاب‌دهنده شما»، «ناظری آگاه و فعال»، و البته مستمراً نوشونده، افزون‌شونده و اندر تعالی یا عالی‌تر شدن» است، و در مقام «وکیلی کردان و دل‌سوز»، در «تحقق بخشیدن به اراده‌ها و خواسته‌ها و برآورده شدن آرزوهای عقل‌مدار» و «به انجام رسیدن برنامه‌ها و طرح‌های تدوین‌شونده از ناحیه عاقله ناطقه رشید و بالغ شما و آن‌ها و نیازهای خردمدارانه» تان، در «فعالیتی همواره به کمال»، و در «نهایت بایستگی و شایستگی و تناسب با موضوع و موضوع و موقع مربوطه» است.].

و این همه که گفته آمد، مطابق با نظر استاد حسن‌زاده، همان «تفسیر "آیات نخستین" سورة الرحمن» (یعنی «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»)^{۴۰} است.

۷. «تعلیم "اسم‌ها یا عقل‌ها، یا به سخنی، برتر مهندسان حق‌نهاد زنده و فعال در مهندسی هندسه سربه‌سر آفرینش» به «آدم و بنی‌نوع آدم» توسط «خداوند "آفرینشگر، و معلم و مربی آفرینشگری"» به عنوان «بسترسازی لازم» برای «جعل یا قرار دادن»: «خلیفه یا نماینده خدائمانده» (یا «نمایان‌کننده وظیفه‌مند و همیشگی اخلاق و منش و روش معلم و مربی خود»)، و «تجهیز قوا»ی لازم برای «پرداختن به وظیفه و مسئولیت مربوطه» و «انجام گرفتن بایسته و شایسته آن وظیفه و مسئولیت» به دست او (در هنگام: «فعال شدن و درآمدن در مقام فاعلیت در موضوع و موضوع و موقع و مقام مربوطه»)

با عنایت به «معنا و مفهوم» مستتر در آیه شریفه ذیل‌الذکر، در داستان «تعلیم "اسم‌ها یا عقل‌های برتر و بالذات مهندس یا اندازه‌گذارنده" توسط "معلم و مربی خلاقیت یا آفرینش و امر تربیت آفریده‌ها" به «آدم و بنی‌آدم» به عنوان «بسترسازی لازم» برای «جعل یا قرار دادن قانون‌مدار خلیفه یا جانشین خود در زمین»، یا برای تجهیز «نماینده خدائمانده یا وظیفه‌مند در نمایان نمودن همیشگی اخلاق و منش و روش» با «ارگان‌ها و قوای مناسب و لازم» برای «داشتن فاعلیتی بایسته و شایسته» در آن، روشن می‌گردد که «جمع جمیع "اسم‌های حق‌نهاد" یا حداقل «بنیادی‌ترین یا جوهرین‌ترین علوم و عقول یا اسم‌های تعلیم‌شده و نهادینه داشته شده در جان عاقله ناطقه "بنی‌نوع انسان"»، همان‌هایی هستند که «حروف الفبا» همان «صورت خلاصه‌شده آن‌ها» هستند. این سخن خداوند در بیان «این معنا» است! توجه فرمایید:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. قَالُوا: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ، وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ: أَتُبْنُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا: سُبْحَانَكَ! لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ: يَا آدَمُ! أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ. فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؟ (۳۳)^{۴۱}

[به خاطر بیاور «حقیقت وجود فاعلی خود» را در مقام والای «خلیفه‌اللهی یا خدائمان‌کنندگی»، و همواره «آن» را در «حضرت فکر و ذهن» خود «حاضر» بدار! به خاطر بیاور! هنگامی را که «یک‌تا آفریننده پرورش‌دهنده و به‌کملاً ورنده تو و جهانیان» به «فرشتگان» [به «آن نیروهای افرشته‌مرتبه و فعالان در ملکوت اعلاّی عقل و دانش (در: بالاترین مرتبه از هرم‌گونه اعتباراً مرتبه‌مند هستی)»] گفت: همانا «من»

[«من»: «مُطْلَقِ عِلْم و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهاد در حق‌بینی و حق‌نیوشی و تکلّم به حق»، و من: «جامع جمع در وحدت تمامی علوم و فناوری‌های دانش‌بنیان»، و...، و «یگانه شعور مدیر برنامه‌ریزنده و مدبّر امور» و «یک‌تا خالق یا آفرینشگر» حاضر فعّال در سربه‌سر جهان‌های آفرینش»] در «زمین» [در «مرتبهٔ مناسب و مناسب‌سازی‌شده توسط خودم برای «وجود یا پدیداری بخشیدن به عِلْم آسمان‌گونه خود»]، «خلیفه» ای [= «جانشین»ی، «نماینده»ای و یا «نمایان‌کننده و نمایانی‌بخشنده»ای، در مقام: الف. «تجلیگاه زمینی خود»، و برای «به جلوه درآوردن مستمرّ و تازه‌به‌تازهٔ» صورت‌های ظاهری یا مجازی صفات و اخلاق علمی - عملی و عملکردی بی‌نهایت پنهان‌مانده در خویشتن خویش»، و ب. «مجریایی برای «جاری شدن و اجرایی گشتن و پیاده‌سازی احکام و قوانین دین و آیین خود»، «جعل خواهم نمود» و] «قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا «کس»ی را در «آن یا این مقام و موضع مهم» قرار می‌دهی که «فساد و خون‌ریزی» کند؟ [، همچنان‌که دیگر موجودات زمینی آدم‌گونه (که قبل از خلق این نسخهٔ اخیر از آدم، در زمین وجود داشتند) نیز، به فساد و خون‌ریزی آلوده شدند. اگر «هدف از آفرینش «این انسان»، یا «این نمونهٔ اخیر از نوع آدم»، «پرداختن به عبادت و تسبیح و به جای آوردن حَمْدِ بایسته و شایستهٔ تو در عالم عقل» است،] ما «تسبیح و تحمید یا حمدگویی مستمرّ تو» را به‌جا می‌آوریم، و تو را «تقدیس» می‌کنیم. پروردگار] فرمود: من «حقایق»ی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس «عِلْم به «اسم‌ها»] یا همان «عِلْم به «علوم یا اسرار آفرینش علمی - عینی موجودات الهی‌نماد»؛ «عِلْم آفرینش مابه‌ازای صورت‌مند اسم‌ها یا عقل‌ها و قدرها یا هندسه‌های الهی فعّال در مهندسی هستی و در زمین» (یا همان «علم یا راهکار دانش‌بنیان «شناخت و به‌کارگیری آن علوم و اسرار» در هنگام «رفت‌و‌آمد در مراتب برتر وجود و فعّال شدن در آن‌ها و درک و فهم محتوای عقلی و علمی‌شان»، و «مهندسی نمونهٔ عینی آن‌ها در زمین» و «طریق استفادهٔ از «حقایق و نیروهای علمی تشکیل‌دهنده و برپادارندهٔ صورت علمی و عینی اشیاء و موجودات موجودات» در هنگام و در بستر «مهندسی‌های خداگونهٔ خود» و نیز «دانش و مهارت «اسم‌گذاری علمی یا دانش‌نهاد» موجودات عینی»، «همگی» را به «آدم» [و به «آدمیت یا ذهن و عاقلهٔ ناطقهٔ بنی‌نوع انسان یا آدمی»] آموخت. پس آن‌گاه «صورت عَرَض‌مند آن اسم‌ها» [یا «صورت عینی و کالبدمند، و به بیانی، مُتَعین به حدود ظاهری و یا مادی و محسوس برای حواس آن اسم‌ها» (یعنی «صورت موجودات و اشیاء کالبدمند واقع در جهان خارج یا شهادت»)] را به فرشتگان نیز عرضه داشت و فرمود اگر راست می‌گویید «اسم‌های این‌ها» را [یا به عبارتی، «حقایق ملکوتی و صورت‌های صرفاً عقلی - علمی این صورتهای عَرَض‌مند (یا عینی و کالبدمند)» را] در «صورتی خبری» به من گزارش دهید. [فرشتگان] عرض کردند: «از هر عیب و نقص «مُزّه» هستی «تو» [ما خطا کردیم که نادانسته بر تو ایراد گرفتیم؛ «تو» ای «حق‌نیوش بدیع یا نوآفرین و حق‌گوی» (ای «سَمیع بدیع حق‌آفرین» مورد اشاره در سه حرف «سین و باء و حاء» از «سبح»: اصل و ریشهٔ اسم «سُبُوح» خود)]! ما «چیز بیش‌تر»ی جز «آنچه» به ما [به صورتی «صرفاً عقلی - علمی» و «به اندازهٔ کاملاً ثابت، و بنابراین افزونناشدنی»، [تعلیم‌مان داده‌ای، نمی‌دانیم] [و به عبارتی، از «تحلیل عقلانی این صورتهای عَرَض‌مند»، و کشف یا شناخت «حقایق عقلی مُستتر در جان و باطن آن‌ها»، و سپس «تأویل یا بازگشت دادنشان به حقایق عقلی بسیط و برتر»، و نهایتاً «ساختن صورت یا صورتهای خبری یا صرفاً علمی» برای «این موجودیت‌های عینی و کالبدی» و «گفتن و بیان «اسم‌ها» یا «مابه‌ازای معنایی و یا عقلی» آن‌ها» ناتوان هستیم؛ همانا این «تنها تو» هستی که «همیشه‌دانا و همه‌چیزدان و حکیم» می‌باشی. پروردگار مُتعالی فرمود: ای آدم! آنان را از «اسم‌های این‌ها» [یعنی از «صورت خبری و چیستی «حقیقت یا حقایق عقلی و علمی» این موجودیتهای عینی و کالبدمند»] آگاه کن. هنگامی که آنان را [از «اسم‌های آن‌ها»] آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، «غیب

آسمان‌ها و زمین» را می‌دانم؟ و نیز می‌دانم آنچه را شما [، در همان حوزه خاص علم و قدرت معین و محدود خود] آشکار می‌کنید، و آنچه را [به دلیل محدود بودن سطح علمی و نداشتن قدرت فاعلی در تحلیل و واکاوی صورتهای عینی موجود و یا آفرینش صورتهای عینی یا خبری جدید] خود پنهان می‌داشتید؟ [و البته که «خلیفه یا جانشین من» در «نمایانی بخشیدن به اخلاق عقل محور و منش و روش دانش نهاد من» در «خلق یا آفرینش صورتهای زیبا و نیک از من»، و نیز در «تبیین صورت مفهوم و محسوس واقع شونده احکام و قوانین صادرشونده از ذات بسیط القدر من، یعنی مطلق دانش و حیات و قدرت و اراده دانش نهاد» در «زمین»، و در «...» نیز، در «هر زمان و مکان و مقام»، و به «هر میزان» که خود من «اراده» کنم و «اذن یا برنامه اجرایی قدرمند یا هندسه مند و روشن خود» را در «دستگاه سامعه او، یا به بیانی، در مجرای حق نهاد و حق نهاده او برای حق نبوشتی»، جاری سازم، او نیز (در همان زمان، و به همان میزان، «غیب آسمان‌ها و زمین» را خواهد دانست].^{۳۲}

نتیجه

چه در «امر عزیز مهندسی ساختمان معنوی هستی، و چه در کار عظیم هندسه دادن به سازوکار و ساختمان وجود و یا عملکرد عقلی و علمی و عینی آن»، «خلاصه و جوهره هستی»، چیزی به جز «مطلق هندسه» و یا «مطلق قدر» نبوده و نیست و نخواهد بود.

و «آن یک تا «هندسه مهندس یا قدر مقدر» در سربه سر هستی» و بلکه «مطلق هندسه» و یا «مطلق قدر» همان «الله» (آن مطلق علم و حکمت و عقل زنده و قدرت و اراده دانش نهاد، و جامع جمع اندر وحدت علوم و فناوری‌های دانش محور) می‌باشد؛ و «هندسه مهندس یا قدر مقدر» (یعنی «خلاصه و جوهره هستی»، و «اصلی‌ترین عامل زنده و ذی شعور، و بلکه مطلق علم و حکمت شعورمند و هماره فعال» در «امر عظیم و عزیز مهندسی زنده (مهندسی پیوسته نوشونده و دائماً اندر توسعه و عالی تر شدن) ساختمان معنوی سازوکار وجود و یا عملکرد عقلی و علمی و عینی آن و اشیاء و آثار حاضر در آن»، همان «الله» است؛ «آن الله عزوجل: و تبارک وتعالی».

«حقایق بسیط و جوهرین یا صرفاً عقلی - علمی»، [یا به سخنی، «بساط» یا «حقیقت‌های صرف عقلی و علمی محضه»، یا «قدرهای بسیط و بنیادین یا تعیین نایافته در عالم عین یا شهادت» همان «اسم‌ها و صفات علمی و عملی و دخیل در مهندسی هندسه اخلاق الهی» (که در صورت «حرف‌های الهی نهاد الفبا» معرفی شدند،^{۳۳}) همان «قضا» می‌باشند (و «همگی: همان «عیون الرحمن» یا «مبادی و چشمه‌های همیشه جاری دانش و حکمت از آن حقیقت عقلی و علمی رجم گونه» و «واجب‌الاطاعت» هستند، و «عمل به آن‌ها و مفاهیم مستتر در ذات آن‌ها» قطعاً برای «همه افراد نوع انسان»، «لازم و واجب» است.

«تعلیم «اسم‌ها» یا «عقل‌ها»، یا به سخنی، «برترمهندسان حق نهاد زنده و فعال در مهندسی هندسه سربه سر آفرینش» به «آدم و بنی نوع آدم»، توسط «خداوند «آفرینشگر، و معلم و مربی آفرینشگری در جهان»» به عنوان «بسترسازی لازم» برای «جعل یا قرار دادن تدریجی»، «خلیفه یا نماینده خدایمانده» (یا «نمایان کننده وظیفه مند و همیشگی: اخلاق و منش و روش معلم و مربی خود در زمین یا همان میدان عملی تماشاگاه راز» مطرح شده؛ و «بستر تجهیز «نماینده وظیفه مند در نمایان نمودن همیشگی اخلاق و منش و روش علمی - عملی معلم و مربی خود» با «ارگان‌ها و قوای مناسب و لازم» برای «درآمدن آسان در موضع و مقام و موقع مربوطه، و فعال شدن و پرداختن جدی و مؤثر به وظیفه و مسئولیت مربوطه»، و برای «داشتن فاعلیتی بایسته و شایسته» در آن، و برای «انجام گرفتن بایسته و شایسته آن وظیفه و مسئولیت» به دست او (در هنگام: پرداختن به فاعلیت و محقق نمودن موضوع» می‌باشد.

با عنایت به «معنا و مفهوم» مُستتر در آیه یا آیات شریفه گویا به داستان «تعلیم» اسم‌ها یا عقل‌های برتر و بالذات مهندس یا اندازه‌گذارنده «توسط» معلّم و مربّی خلاقیت یا آفرینش و امر تربیت آفریده‌ها» به «آدم و بنی‌آدم» روشن می‌گردد که «جمع جمیع» اسم‌های حق‌نهاد» یا حداقل «بنیادی‌ترین یا جوهرین‌ترین علوم و عقول یا اسم‌ها» تعلیم‌شده و نهاده‌شده در «جان عاقله ناطقه بنی‌نوع انسان»، همان‌هایی هستند که «حروف الفبا» همان «صورت خلاصه‌شده آن‌ها» هستند.

و «اندیشه یا خیال و ذهن زنده و فعال و رشدیافته شخص مهندس و هنرمند و معمار عقل‌مدار کمال‌یافته و قرار یافته (در حصن حصین و امن آن مطلق دانش و عقلانیت همه‌جا حاضر و همواره اندر کار)» نیست مگر «مقام فاعلیت و ظهور تجلیات همان» یگانه آفرینشگر پرورش‌دهنده به کمال‌آورنده و صورت‌گر تجلیات خود در عالم شهادت».

و «وظیفه» اصلی یا انسانی «او» نیست مگر همان «انسانیت» یا به بیانی مشروح، «هنرآفرینی و معماری یا آبادان‌سازی زمین در لطیف‌ترین صورت ممکنه»، در مقام «نمایشگاه زنده و همیشگی آثار هنرمندانه حاصل از فعالیت مستمر یک‌تا خداوندگار نیکویی‌های همیشہ مشتاق به نیکوآفرینی و شهود نیکویی و جمال»، و «علم یا دانش» صددرصد لازم» برای «انسان هنرمند و معمار» و «تحقق بخشیدن به این وظیفه و امر عظیم»، همان «علم اجمالی به ذات حق، در عین: تفصیلی به شئون و احوالات فاعلی همان ذات خلاق و مدیر و مدبّر حاضر در سربه‌سر عوالم کثرت‌گرای وجود» است! که در مقام «پیش‌زمینه اصلی» و «بستر ساز آفرینش او» در مقام «خدانماینده یا نمایان‌کننده اخلاق علمی - عملی معلّم و مربّی خود» در زمین»، به او «آموخته شده، و در ذات عاقله ناطقه یا خلاقه او نهاده شده است».

فلذا از طرفی، به جهت «داشتن ارتباط درون‌ذاتی» اش با مقوله «حرکت» (یعنی همان «بستر فراهم آمده و تجهیز شده» برای «اعمال نمودن: تغییر حال هدفمند و کمال‌محور در عاقله ناطقه چنین‌گونه یا دانه‌مانند خود»، و «سیر یا پیمایش منازل رشد و توسعه و کمال عقلی مربوطه»)، و از طرف دیگر، به جهت «تعلق داشتن جسم یا کالبد مادی‌اش به ماده تربیت‌پذیر و صورت‌گری‌شونده» (یعنی به جهت «داشتنش تعلق یا وابستگی گریزناپذیر خود» به «امکان فراهم آمده لازم» برای در «سیالیت و حرکت آمدن و توسعه‌پذیری لایه‌های ذهنی و سلول‌های مغزی»)، نه تنها «جمال بی‌مثال و آشکارآمده در صفات» یگانه محبوب معبود و معلّم و مربّی خود» را، همه‌جا (و در سربه‌سر آفاق جهان‌های علمی و عینی آفرینش)، به‌وضوح می‌بیند، و «حقایق و بنیان‌های عقلی و علمی» و حتی «خود عقول مهندس و صورت‌گر آن جمال و کمال بی‌مثال» را «شهود» می‌کند! بلکه «قابلیت و ظرفیت یا پهناوری لازم گستره فضای عاقله» برای گرفتن «علوم و دانش‌ها و ایده‌های خلاقانه همواره جاری و بخشیده‌شونده از ناحیه خالق بخشایشگر یا رحمان رحیم» (مشهور به «مواهب اسمائیه الهی») را دارا می‌گردد؛ و در نتیجه حصول تمامی این داشته‌ها می‌تواند به شایستگی به «وظیفه محوله» پردازد، و در «نهایت بایستگی و به کمال» از پس آن برآید!

پی‌نوشت‌ها

۱. الرحمن: ۱ تا ۴.

۲. عین سخن مصطفوی، در نقل از فرهنگ مقائیس اللغة در ریشه‌شناسی «قدر»: «أصل صحيح يدلّ على "مبلغ الشيء و كنهه و نهايته"». و «قدرت الشيء»: «أقدره» و «أقدره» من «التقدير»! و «قدرته و أقدره»؛ و «القدر»: «قضاء الله تعالى الأشياء على مبالغها و نهاياتها التي أراها لها...» (ر.ک: مصطفوی ۱۳۶۸، ج. ۹: ۲۰۶؛ همچنین ر.ک: خسروی حسینی بی‌تا، ج. ۸: ۲۰۶).

۳. ر.ک: ابن منظور ۱۴۱۴ق، ج. ۹: ۴۱ و ۴۲. عین متن سخن مؤلف محترم فرهنگ لسان العرب (در مقام نقل از جوهری)، به زبان عربی، عبارت است از: «حرف كل شيء» «طرفه و شفیره و حده»؛ و منه «حرف الجبل» و هو: «أعلاه المجدد» و...!

همچنین ر.ک: فرهنگ عربی - فارسی ابجدی، ص ۳۲۵؛ همچنین ر.ک: خسروی حسینی بی‌تا، ج. ۱: ۴۷۲ (ذیل ریشه‌واژه «حرف»).

۴. همچنین ر.ک: فرهنگ عربی - فارسی ابجدی، ص ۳۲۵؛ همچنین ر.ک: خسروی حسینی بی‌تا، ج. ۱: ۴۷۲ (ذیل ریشه‌واژه «حرف»).

۵. اشاره به سخنی بدیع در شرح «کمیت و کیفیت گستره هندسه علم و حکمت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام» از «پیام‌آور خدا "محمد مصطفی"»! عبدالله بن عباس نقل کرده است که روزی در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم، شخصی از «کمیت و کیفیت گستره هندسه علم و دانش و حکمت علی علیه‌السلام» سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «بدانید، "حکمت" (یا "علم ذوابعاد") به "ده قسمت" تقسیم شده است، "نه قسمت آن" به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و (تنها) "یک قسم آن" به "بقیه مردم داده شده».

* عین سخن «پیام‌آور خدا "محمد مصطفی"» در نقل عبدالله بن عباس از ایشان تقدیم می‌گردد: «قسمت الحکمة عشرة اجزاء فَأُعْطِيَ عَلَى تِسْعَةِ اجزاء، وَ أُعْطِيَ النَّاسُ جُزْءً وَاحِداً» (ر.ک، حسکانی ۱۳۸۰، ۶۱).

۶. ر.ک: امام علی علیه‌السلام، نقل در ابن بابویه (شیخ صدوق) بی‌تا، ۴۴.

۷. ر.ک: امام علی علیه‌السلام، نقل در همان، ۴۴.

۸. ر.ک: امام علی علیه‌السلام، نقل در همان، ۴۴.

۹. اشاره به داستان «هم‌کلامی خداوند متکلم با موسای خرد» در «بخش برجسته و ممتاز یا بقعه‌گونه یا بقعه مبارکه از درخت‌واره خیال در کوه طور (مقام: طورمند شدن و صورت‌مند گشتن معانی و مفاهیم صرفاً عقلانی» مورد ذکر در سوره مبارکه قصص: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْتِيَ مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»:

پس چون «او» [موسی]: «موسای خرد و خردمدار» (موسای نماینده و "نمود عاقله و خرد" نوع انسان خردمند و خردمدار)، [به «آن»] به «آن» [آتش یا آتش‌گونه] ای که از دوردست دیده بود، رسید، از جانب راست وادی امن و همیشه در نهایت امنیت، در «آن جایگاه بقعه‌مانند و مبارک» [«آن جایگاه دائماً اندر شکوفایی و توسعه و افزونی درون‌زا»]، از «آن درخت» [یا «آن درخت‌واره»] ندا آمد که «ای موسی، به تحقیق [این "من" هستم] که با تو سخن می‌گویم، [من]، «اللّه» [«آن مطلق "علم (و حیات و قدرت و اراده و حق‌نوشی و حق‌بینی و حق‌گویی دانش‌نهاد)، و یگانه عقل و شعور حاضر و فعال و متکلم در ذهن و خیال صورت‌گر در عاقله جزء و کل موجودات»]، و پرورش‌دهنده و به‌کمال‌آورنده جهان و جهانیان»!!

امام روح‌اله موسوی خمینی (و بسیاری از حکما) مراد از فراز «سمت راست سینه‌گاه طور» و «بقعه مبارکه شجره» (مورد ذکر در فراز آیه «شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ») را همان «نیم‌کره راست مغز انسان» و «قوة ذهن و خیال صورت‌گر یا مَصَوِّر» واقع در آن» می‌دانند؛ و بنابر این نظر: «قوة خیال هریک از افراد نوع انسان زنده‌دل و حقیقت‌جوی» می‌تواند «مقام هم‌کلامی خرد یا موسای‌وار خرد او یا «قطب‌الاقطاب علم و حکمت و معرفت» حاضر و فروزنده در قلب "آسمان سرزمین اندیشه خود انسان کامل" یا همان «نفس کلیة إلهیه» تصور گردد.

ر.ک: قصص: ۳۰. مطابق با نظر مورد ذکر در فرهنگ مفردات، «شاطئ» به‌معنای «رودخانه»، و «وادی» به‌معنای محلی است که سیلاب از آنجا می‌گذرد؛ و به همین اعتبار «شکاف میان دو کوه، یعنی دره» را نیز «وادی» می‌گویند، و جمع این کلمه اودیه می‌آید [ر.ک: راغب اصفهانی بی‌تا، ج. ۱: ۸۶۲. ذیل ریشه‌واژه «شطأ»].

همچنین ششمین آیه شریفه سوره نمل یعنی «...، وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» به همین معنا اشاره دارد. در معنای آیه شریفه دقت فرمایید:

و حَقًّا تَوْ «این قرآن» [و «این مجموعه ترکیب‌مند و در جمعیت و وحدت آمده» از سخنان دانش‌نهاد] را از «سوی دانایی حکیم» [، و بلکه از «سوی حکیمی بالذات دانش‌نهاد، و زنده و دائماً اندر توسعه و تعالی درون‌زای، و لذا همواره دانا به علم و

دانش روز»، [«القای نظری و فهمی و عقلی» می‌شوی] و «آن علیم حکیم بالذات خورشیدگون و دانش‌نهاد، و لذا هماره اندر جوشش و فیضان و هماره دانا به علم روز»، «حقیقت یا حقایق محض یا صرفاً علمی این مجموعه ترکیب‌مند و در جمعیت و وحدت آمده» از «سخنان دانش‌نهاد خویشتن» را در «بقعه مبارکه یا خلاق و زاینده ذهن و خیال صورتگر تو» «القا» می‌نماید؛ و «ذهن و خیال صورتگر بالذات مبارک یا زاینده تو» نیز «هم‌مانند با شجرگونه یا درخت‌واره» ای است «ریشه‌گیرنده و تغذیه‌شونده» از «اصل یا ریشه تغذیه‌کننده خود» (یعنی از اسم‌ها یا انوار برون‌تراونده از ذات خورشیدگون و هماره اندر جوشش و فیضان حضرت حکیم علیم مقلب‌القلوب)، و «تو» و «نفس فہیم تو»؛ «نفس از ازل تجهیزشده است به فہم و درک حقیقت» و «نفس داناشده به علم قرائت یا انجام ترکیب‌های مبتنی بر اسم‌های خداوندگار»، «حقایق صرفاً علمی»؛ فلذا «فاقد صورت عینی و محسوس آیات یا جملات نمادین» این «مجموعه ترکیب‌مند و در جمعیت و وحدت آمده از سخنان دانش‌نهاد او» را دریافت می‌داری، و سپس آن‌ها را (در مقام «نطفه‌هایی بسته‌سر و مستعد شکوفایی و رشد و تربیت و به‌کمال‌آوری» در «بقعه مبارکه یا زخم‌گونه یا زاینده ذهن و خیال خویشتن» حمل نموده: شکوفایی بخشیده، و به‌کمال رسانیده، و نهایتاً در «صورت کلمات و جملاتی صورت‌مند و صوت‌مند و محسوس واقع‌شونده»، در «عالم شهادت»، «وضعشان کرده، یعنی تکلمشان نموده و پدیداری‌شان بخشیده»، به «سمع و نظر مخاطبین حقیقت‌جوی خویشتن می‌رسانی»! ر.ک: نمل: ۶.

۱۰. بایستی در نظر داشته باشیم که در فرهنگ توحیدی و معرفت‌محور محور اسلام، «کُل هستی و اشیاء آن» همان «مقام فاعلیت عقل کُل و مظهر او و صفات او» ست! و کلمه «انسان» یا «انس» در مقابل با کلمه «جن» [یعنی «نادیدنی»، «نامحسوس» و، یا: «پوشیده از نظر»] بوده، فلذا به معنی «پیدا و پدیده و پدیدارسازنده» است. و «انسان و انسان‌ها» را [اعم از تمامی افراد «نوع انسان کبیر یا کیهانی» (یعنی: «کُل عالم خلق و مخلوقات آن»)] یا تمامی افراد «نوع انسان صغیر» (یعنی «ما فرزندان آدم ابوالبشر»)] بر «آن» [بر «اساس و مطابق با فطرت خود "الله: خالق باری و بدیع"»] آفریده است! و لذا «انسان» نیز («انسان مثل‌گونه و مانده عالی و بلکه اعلای الله»، «انسان حاضر و مسئول در مقام «جانشین حق در زمین»، و مسئول «بیان تعیین‌های صورت‌مند از حق»، در مقام «مثال عینی او» («قدرت آفرینش و خبرآفرینی این‌گونه»: یعنی «آفرینش بکر و بدون هرگونه سابقه قبلی» را دارد! [با این حساب، بدیهی است که علاوه بر خود «جن یا جنیان»، «هر کلمه دیگر شاخه‌گرفته از ریشه «جن» یا «جنن» (مانند «جنین» و «جنه» یا «جنت» و «...»)] را می‌توان «نادیدنی»، «نامحسوس»، و با به عبارتی، «پوشیده از نظر» دانست! بر همین مبنا، اگر «باغ» و «بستان» را که «خساره زمین در آن‌ها با گل‌ها و سبزه‌زارها و درختان خرم و میوه‌دار پوشانیده شده‌اند، و هیچ نقطه‌ای از زمین آن دیده نمی‌شود»، «جنت» نامیده‌اند مبنایی این چنین دارد. یا اینکه اگر «ذهن، اندیشه یا عاقله‌ای که نقطه به نقطه گستره سرزمینی‌اش را گل‌ها و سبزه‌زارها و درختان خرم و میوه‌دار دانش و حکمت و... پوشانیده» «جنان» یا «جنت» و «جنت‌العلم یا جنت‌الحکمه» نام گیرد، صددرصد عنوان بامسمایی است؛ عنوانی که پیام‌آور خدا خود را بدان معرفی نموده و به آن بالیده و فرموده: «أنا مدينة العلم، و مدينة الحکمه، و هی الجنة، و أنت یا علی بأبها، ...» (ر.ک: ابن بابویه ۱۳۷۶، ۳۸۹).

۱۱. ببطار ۲۰۰۵ م.

۱۲. همچنین ر.ک: خسروی حسینی بی‌تا، ج. ۳: ۱۳۸. بدیهی است مطالب و شرح‌های مورد اشاره در هلالی‌ها و قلاب‌ها از این جانب مؤلف است.

۱۳. به شرح این معنا (یعنی «شرح اسم‌های الهی مستتر در جان مایه حروف الفبا») در مقاله بعدی از همین مؤلف به تفصیل پرداخته خواهد شد.

۱۴. این «معنا» در «کتاب خدا»، در آیه شریفه پس‌اشاره، مورد توجه قرار داده شده: «ل ر * کتابُ احکمت آیاتُه ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (ر.ک: هود، ۲۰).

۱۵. اشاره به حدیث شریف نبوی: «العلم نُقْطَةُ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ»؛ زیرا مطابق با «اندیشه توحیدی یا یک‌شناس اسلام جهانی و ازلی - ابدی»، و همان‌گونه که پیام‌آور حکیم آن، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این معنا (یعنی وحدت ذاتی علم

و دانش در جهان ازلاً - ابتدا دانش‌نهاد) فرموده‌اند: «دانش حقیقی و اصیل»، یا «دانش به ذاتِ یگانه دانش»، «حقیقتی واحد»، و بلکه «حقیقتی بالذات یگانه» است: «حقیقت آن حق دانش حق‌نهاد» (یعنی «اصلی‌ترین صفت تبیینگر ذات حق عزوجل»، «چیزی هم‌مانند با نقطه» است [«حقیقتی یگانه و نقطه‌گون، یا بسیط‌القدر»، و «چیزی حقیقی، ولی فارغ از هرگونه کثرت یا گوناگونی و تعدّد در بُعد و شکل و گوناگونی اندازه‌مند و محدودیت در صورت‌مندی و اندازه‌مندی‌های مطرح در جهان صورت‌مند»]، که «جاهلان» [یا «جهل‌پیشگان» (یعنی نادان‌ها، و آن بی‌ خبرانی که براساس عدم تعقل و تفکر و شناخت بایسته و مطابق با واقع از حقیقت بسیط و یگانه‌اش، آن را ارزیابی و قدرشناسی می‌نمایند، قدر یا هندسه حقیقی آن را نشناخته)] «آن» را «کثیر و پُر تعداد» انگاشته‌اند [، و «صورت‌های گوناگون آن حقیقت واحد» را (یعنی «علوم ظاهری و یا ظهورات مُتعدّد و مجازی و یا علّم‌گونه آن علّم بالذات نقطه‌گونه و بسیط‌القدر» را) «حقیقی» و «مختلف» و «متعدّد» گرفته‌اند]» (ر.ک: امام جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام ۱۳۶۰، ۱۱۹).

۱۶. ر.ک: حکیم صدرالمتألهین، محمدصدراى شیرازی، الهیات اسفار، موقف سوّم، آخر فصل دوازدهم، «علم باری تعالی به کلّ» (پس از نقل چند کلام مُحیی‌الدین عربی، از فتوحات مکّیه). همچنین ر.ک: حسن‌زاده اُمّلی ۱۳۸۳، ۱۱۴.

۱۷. همچنین ر.ک: همان، ۱۱۴.

۱۸. «شرح و نظر تفصیلی خود این‌جانب مؤلف» بر سخن اُستاد حسن‌زاده اُمّلی، که در مقام «نقل نظر از صدرالمتألهین» ایراد شده است. همچنین ر.ک: همان، ۱۱۴.

۱۹. ر.ک: مجلسی ۱۳۷۷، ج. ۸۴، ۱۹۹. همچنین ببینید حسن‌زاده اُمّلی ۱۳۸۳، ۲۳۲.

۲۰. ر.ک: مجلسی ۱۳۷۷، ج. ۸۴، ۱۹۹ و ۳۴۴؛ همو، ۱۴۰۴. همچنین ر.ک: حسن‌زاده اُمّلی ۱۳۸۳، ۲۳۲.

۲۱. ر.ک: مولوی بلخی ۱۳۸۰.

۲۲. ر.ک: حافظ شیرازی بی‌تا، غزل ش. ۲۰۶.

۲۳. ر.ک: پیامبر اکرم (ص)، نقل در: مجلسی ۱۳۷۷، ج. ۵۵، ۲۱۲.

۲۴. ر.ک: پیامبر اکرم (ص)، نقل در: همان، ج. ۱، ۱۰۵.

۲۵. مخاطبان محترم (در موضوع رؤیت مأخذ روایی این‌دست روایات یا احادیث) می‌توانند علاوه بر رجوع به منابع روایی مختلف موجود در این باب، به رساله وحدت («روایات در باب عقل» (حسن‌زاده اُمّلی بی‌تا]) مراجعه فرمایند. همچنین ر.ک: صمدی اُمّلی، «شرح دفتر دل (جلد دوم: شرح «روایات در باب عقل».

ر.ک: حافظ شیرازی بی‌تا، غزل ش. ۲۰۶.

۲۶. عین متن عربی سخن بدیع حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام تقدیم حضور مخاطبان محترم می‌گردد:

عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمَّا جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: ... إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ «أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ»، فَإِنْ بَعْضُ مَنْ سَأَلْتُهُ قَالَ: «الْقَدَرُ»، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: «الْقَلَمُ»، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: «الرُّوحُ، وَ...؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«مَا قَالُوا شَيْئاً... لَوْ كَانَ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ»، «الشَّيْءُ مِنَ الشَّيْءِ»، إِذَا: لَمْ يَكُنْ لَهُ «انْقِطَاعٌ» أَبَداً، وَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ إِذَا، وَ «مَعَهُ شَيْءٌ لَيْسَ هُوَ يَتَقَدَّمُهُ!». وَ لَكِنَّهُ: «كَانَ» إِذَا «لَا شَيْءَ غَيْرُهُ»، وَ «خَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ»، وَ هُوَ «الْمَاءُ» الَّذِي «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْهُ»، فَجَعَلَ «نَسَبَ كُلِّ شَيْءٍ» إِلَى «الْمَاءِ»، وَ لَمْ يَجْعَلْ لِـ«الْمَاءِ»، «نَسَباً يُضَافُ إِلَيْهِ»!

ر.ک: امام محمد بن علی: باقرالعلوم علیه‌السلام، نقل در: کلینی بی‌تا، ج. ۸، ۹۴. لازم به یادآوری اینکه: تمامی مطالب مورد ذکر در هلالی‌ها و قلاب‌ها از این‌جانب مؤلف بوده، و با هدف «ساده نمودن و روشن‌سازی فضای مفهومی سنگین حاکم بر بحث» آمده است.

۲۷. عین متن عربی سخن خداوند آفریننده در قرآن کریم تقدیم می‌گردد:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ، وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس، ۶۱).

*** همچنین برای پیگیری دقیق مفهوم لطیف و عمیق واژه «تلاوت» به‌معنی «بازتابش دادن و یا منعکس ساختن نور» (ر.ک: مصطفوی ۱۳۶۸، ج. ۱، ۳۹۵).

*** همچنین برای پیگیری دقیق مفهوم لطیف و عمیق واژه «فیضان» یا «جاری شدن آب باران از چاله و چاه، پس از پُر و لبالب و لبریز شدن آن یا آن‌ها» و ریشه آن «فیض» (ر.ک: همان، ج. ۹، ۱۶۷).

*** همچنین گفته می‌شود: «عَزَب»، و «رَجُلٌ عَزَبٌ»، به بیانی یعنی «مرد جدامانده و دورافتاده از همسر یا زن خویش» و «امراً عَزَبَةً» (، بر همین مبنای) عبارت است از: «زن جدامانده و دورافتاده از همسر یا مرد خویش»؛ و «عَزَبَ عَنْهُ حِلْمُهُ» یعنی «خواب او (یا حالت خواب او) از او جدا و دور شد (خوابش پرید)». و «هنگامی که (در زمان وقوع عادت ماهانه، دشتان یا حیض شدن زن)، هریک از ایشان، از هم‌بستر شدن با دیگری [یعنی زوج یا زوجهٔ مربوطه، بالاجبار (، دقت شود: «بالاجبار»)] دورمانده»، و به بیانی، «غائب و محروم از هم‌خوابی و ...» می‌گردند، گفته می‌شود «عَزَبَ طَهْرُهَا» (ر.ک: خسروی حسینی بی‌تا، ج. ۲، ۵۹۴).

*** در شرح ریشه‌واژه «عَزَب» از قرآن‌واژه «يَعْرُبُ» از این آیه شریفه، راغب اصفهانی (مؤلف فرهنگ مفردات الفاظ قرآن کریم) می‌نویسد: «عَارِب» عبارت است از همان «کسی که به خاطر یافتن چراگاه و گیاه برای دام‌هایش، خانه و خانواده را (برای مدتی) ترک گفته، و از نزد و نظرگاه خانواده‌اش دور، و به همین دلیل، از «تمامی انواع مواهب و منافع حاصل‌شونده» از «بودن در کنار ایشان و یا در تعامل بودن با آن‌ها» محروم شده». در بیان صیغه‌های مختلف آن گفته می‌شود: عَزَبَ (و يَعْرُبُ و يَعْزُبُ) یعنی «دور و غائب شد (و می‌شود)»؛ «۳». فلذا خداوند تعالی نیز، در مقام بیان «همین معنا» یعنی «جدایی‌ناپذیری ذاتی جزء و کل هستی» از «آن ذات یگانه و بسیط‌القدر یا نقطه‌گونهٔ خویش» می‌فرماید: «... وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ ...» [یونس/ ۶۱] و یا «... لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...» [سبا، ۳]!

از حضرت صادق آل محمد (علیه‌السلام) در شرح فراز آیهٔ مورد بحث (یعنی «لَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ» سخنی بدیع بدین مضمون نقل شده است که:

منظور نظر حضرت حق جلّ و علی همان «عَزَب شدن یا دور و غائب ماندن حتی لحظه‌ای» هر ریز ذره از «حضرت حضور فراگیرنده و فاعلیت محیط و علیم مطلق و محیط یا احاطه‌کننده حق آفریننده پرورش‌دهنده» است و نه: «جدایی بالذات از او» (که اصولاً «امری محال» می‌باشد)، چراکه اگر مراد از «این عَزَب ماندن یا دور افتادن و غائب ماندن»، «عَزَب ماندن یا دور افتادن و غائب ماندن شیء یا ذره از ذات حق باشد»، در آن صورت «مسئلهٔ غیریت و دور بودن و جدا بودن ذاتی ذره از آن ذات بسیط و مطلقاً تقسیم‌ناپذیر» لازم می‌آید، و در این صورت، برای «عَزَب نبودن یا جدا و غائب نبودن هر ذره از ذات» موضوع «تحویهٔ آن‌ها» به‌معنی «جمع کردن ذره با آن ذات بسیط و محیط و دربرگیرنده» مطرح است (که با «توحید» و نگاه توحیدی و «جدانپذیر بودن خالق از خلق و خلقت و مخلوق» و «وحدت فاعل و فعل و مفعول» منافات دارد). عین حدیث یا سخن بدیع و عظیم‌القدر حضرت صادق علیه‌السلام (به زبان عربی، و در مقام: نقل از فرهنگ مجمع البحرین) تقدیم می‌گردد: عَنْ الصَّادِقِ (علیه‌السلام) فِي شَرْحِ «لَا يَعْزُبُ مِنْ رَبِّكَ» مِنَ الْآيَةِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيُّ بِالْإِخَاطَةِ وَالْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ، وَ إِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ» (ر.ک: فرهنگ مجمع البحرین، ج. ۲، ۱۲۰).

*** ضمناً برای «درک و فهم دقیق مفهوم لطیف و عمیق کلیدواژه «الحَوَايَةُ» مطرح در کلام امام علیه‌السلام، و معنای مصدر آن «تحویه» و ریشهٔ آن «حوی» به‌معنی «جمع شدن چیزی با چیز دیگر»، ر.ک: قرشی بُنابی ۱۳۵۶، ج. ۲، ۲۰۵.

۲۸. مطابق با «اندیشهٔ توحیدی اسلام»، و همان‌گونه که پیام‌آور حکیم آن، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در «شرح «این معنا»» (یعنی «وحدت ذاتی علم و دانش و هستی») در حدیث شریف «ذیل‌الاشاره» فرموده‌اند: «دانش حقیقی و اصیل، یا ذات دانش»، «حقیقتی واحد»، و بلکه «حقیقتی یگانه» است! و اشارهٔ این‌جانب (در اینکه در متن مقاله، «جوهرالجواهر و حقیقت‌الحقائق هستی» را عبارت دانسته‌ام از «یک نقطهٔ شعورمند»، یا «حقیقتی نقطه‌گونه، و البته زنده و فعال»، و بلکه «قدر مطلق شعور و شعورمندی و فهم و درک جاری در سربه‌سر هستی»، در «هندسه‌ای نقطه‌گون» است) اشاره به سخن خود پیام‌آور از خداوند است. تَوْجِهْ فرماید: «الْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَثُرَتْهَا الْجَاهِلُونَ»:

«حقیقت آن دانش حق‌نهاد» (یعنی «اصلی‌ترین صفت تبیینگر ذات حق عزوجل») «چیزی هم‌مانند با نقطه» است: «حقیقتی یگانه و نقطه‌گون، یا بسیط‌القدر، و «چیزی حقیقی، ولی فارغ از هرگونه کثرت یا گوناگونی و تعدّد در بُعد و شکل و گوناگونی اندازه‌مند و محدودیت در صورت‌مندی و اندازه‌مندی‌های مطرح در جهان صورت‌مند»؛ که «جاهلان»

[یا «جهل‌پیشگان» (یعنی نادان‌ها، و آن بی‌خبرانی که براساس عدم تعقل و تفکر و شناخت بایسته و مطابق با واقع از حقیقت بسیط و یگانه‌اش، آن را ارزیابی و قدرشناسی می‌نمایند، قدر یا هندسه حقیقی آن را نشناخته،)] «آن» را «کثیر و پُر تعداد» انگاشته‌اند [، و «صورت‌های گوناگون آن حقیقت واحد» را (یعنی «علوم ظاهری و یا ظهورات مُتعدّد و مجازی و یا عِلْم‌گونه آن علم بالذات نقطه‌گونه و بسیط‌القدر» را) «حقیقی» و «مختلف» و «متعدّد» گرفته‌اند] (ر.ک: امام صادق علیه‌السلام ۱۳۶۰، ۱۱۹).

۲۹. جن، ۲۸.

۳۰. برای دیدن مفهوم ریشه‌ای «حصی» ر.ک: مصطفوی ۱۳۶۸، ج. ۲، ۲۳۷.

* ضمناً حسام بیطار نیز (در تحقیق کلام‌شناسانه خود: إعجاز الكلمة فی القرآن الکریم)، معنای «حصر» را عبارت می‌داند از: همان معنای اصل یا ریشه دو حرفی واژگانی چون «غلیظ» و «غلظت» (یعنی «غل» به معنی «حافظ، ضابط یا نگاه‌دارنده»). ایشان «ریشه سه حرفی این واژگان (یعنی «غلیظ» و «غلظت»، یا به عبارتی، «غلظ») را، در مورد هر چیز عبارت می‌داند از: «قوی شدن از طریق تشدید و تقویت نیروهای بنیادین و برپادارندگان ارکان وجودی و ساختمانی آن» (ر.ک: بیطار ۲۰۰۵، ۲۹۹).

۳۱. ر.ک: مرحوم جعفری، محمدتقی [در مقام نقل از: امام رضا علیه‌السلام در عیون اخبار الرضا]، کیهان هوائی، سال ۱۳۶۹؛ همچنین: ر.ک: پیامبر اکرم ص، نقل در: مجلسی ۱۳۷۷، ج. ۱، ۱۰۵.

۳۲. حضرت اَبی الحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَعْرِفَ بِهِ خَلْقَهُ: الْكِتَابَةَ خُرُوفَ الْمُعْجَمِ» (ر.ک: ابن بابویه (شیخ صدوق) ۱۳۷۶، ۳۲۷، ۱۳۷۶ ش).

۳۳. الرحمن، ۱ تا ۴.

۳۴. قابل ذکر اینکه «رحمانیت» در «چیستی حقیقت وجودی و معنای ذاتی» اش، از ریشه «رحم» است، و از آن «منشأ و مسند وجودی و معنوی» می‌گیرد؛ و «رحم» (در مقام بنیادی‌ترین و نزدیک‌ترین شاخه از جمله مشتقات یا شاخه‌های منشأگیرنده از ذات آن ریشه)، همان «محیط زنده، تغذیه‌کننده، شکوفنده، رشددهنده و تمام‌آورنده نطفه، جنین و طفل کامل و مستوی‌القامت». و «رحمانیت حضرت رحمان»، در این ترجمه، به معنای «محیط زنده و رشددهنده جنین آفریدگان، از جمله نطفه و جنین انسان»، است (که «توانمندی‌های درون‌ذاتی و ناپیدای ایشان را به فعلیت و پدیداری می‌رساند»؛ و «مینا و جوهره این آموزش و پرورش» نیست مگر «همان مهر ذاتی آفریننده به آفریدگان خود» و «تعلق اصیل و علقه‌مانند جنین به آن» یا همان «بستگی جدایی‌ناپذیر جسم و جان ایشان از خالق پرورش‌دهنده خویش از خویشتن خویش». و «رحمانیت حضرت رحمان»، «ضمن فراهم آوردن مُستمرّ و مستقیم و بی‌واسطه موارد نیاز آفریدگان روزی‌خورنده و پرورش‌گیرنده از خویش، و برطرف ساختن نقص‌ها و تمام‌ساختن دم‌بدم ناتمامی‌هایشان»، «آن‌ها» و یک‌به‌یک «استعدادهای حق‌گون و حق‌نهاد و حق‌نهادشان» را در «مصیر و بستر گوارش‌گر یا گواراسازنده خداگونه شدن»، دم‌بدم، و به‌طور مستمرّ و متناسب، تغذیه نموده، رشد داده، می‌پروراند، و در نهایت آن مصیر و مسیر، به «کمال معهود و مقصود» می‌رساند.

۳۵. عین سخن نقل شده از امام علیه‌السلام به زبان عربی عبارت است از: «الْبَيَانُ: «الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ» الَّذِي بِهِ «عِلِمُ كُلِّ شَيْءٍ»» (ر.ک: فیض کاشانی ۱۴۱۵ق، ج. ۵، ۱۰۶).

۳۶. «مواطن» جمع «وطن» است. و حسن مصطفوی، ریشه‌واژه «وطن» را عبارت می‌داند از «مکان منتخب و برگزیده شخص برای «استقرار و مقام گرفتن هدفمند» در آن»، تا بدان واسطه و تا در طول زمانی معینی، «آن استقرار و مقام گرفتن» به «تحقق برنامه مورد نظر» و «حصول مقصود» منتهی گردد. برای نمونه (و مطابق با نظر مصطفوی) «محلّی» را که انسان برای «گذران زندگی کمال‌محور جسمانی» و «ادامه حیات روحانی و رسیدن به مرتبه‌ای مطلوب از رشد عقلی و علمی» اتخاذ می‌نماید می‌توان از جمله «مصادیق وطن» دانست (ر.ک: مصطفوی ۱۳۶۸، ج. ۱۳، ۱۴۱).

۳۷. در فهم و درک بایسته و شایسته «این معنای عظیم و عزیز» بایستی به فرمایش حضرت سیدالشهداء امام ابو عبدالله الحسین علیه‌السلام [در هنگام خواندن و سخن گفتن با معرفت‌بسترش با محبوب (در دعای شریف عرفه، در بیان «حقیقت توحید

صمدی حق»)) [توجه داشت! بهخصوص آنجا که حضرتش می‌فرماید:

كَيْفَ يَسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُوْدِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟ أَيْكُونُ لِفَعْلِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يُدَلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعْدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْإِثَارُ هِيَ الَّتِي تَوْصِلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُجْبِكَ نَصِيْبًا...

چگونه استدلال کند «وجود تو» را (و دلیل آورد که «تو» هستی و «وجود» داری)، با «آن چیز یا دلیل»ی که «خود آن چیز یا دلیل عقلی» در «وجود و موجودیت»ش، «فقیر»ی بر «تو» (و «بی چیز»ی صدرصد وابسته به «تو»: «مطلق عقل و دانش»)) بیش نیست؛ و «تو» خود «ستون فقرات و برپادارنده قامت و قوت و قوت روح و جسم دانش‌نهاد او» می‌باشی؛ بلکه «ناپایداری و شکستگی و آسیب‌پذیری ستون فقرات وجود»ش را تنها «تو»یی «برپادارنده و جبران‌کننده و تقویت‌کننده»؟! آیا برای «هر آنچه» که «چیزی غیر از تو»ست (و بنا بر نادانی و بی‌خبری شخص غافل از حقیقت ماجرا، «چیزی غیر از تو» و مجرا و مجلای ظهور تو» دانسته می‌شود)، «چیزی از ظهور» (و از «مبانی و اصول و ارکان برپایی‌دهنده به ظهور» هست که «تو» را نمی‌باشد، تا «آن چیز»، «آشکارسازنده تو» باشد؟! کی (از نظر تیزبین دل) «غائب» بوده‌ای، که احتیاج آن باشد که) با ارائه یا آوردن دلیلی و ارائه شاهی، وجود تو را (در پرده غیب) اثبات نمایم؛ و در کدامین مقام و مکان قرار نداشتی و یا دور (و جدا افتاده و خارج از میدان وجود) بودی، که «آثار تو» آن چیزهایی باشند که ما را به تو می‌رساند و وصالمان می‌بخشند؟! «کور» باد «آن چشم»ی که «تو» را بر «خویشتن خویش»، در مقام «رقیب خویش» (و «مراقبی همیشگی» و «در کنترل‌دارنده رقیه یا گلوگاه مدیریت و تدبیر جزء و کل امور هندسه‌مند زندگی خویش») نبیند! و بسیار زیان نموده دل (و فؤاد یا عاقله ناطقه) آن عقل‌مداری که از «حُب تو» (از «حقیقت وجود رجم‌گونه و دربرگیرنده، و صافی‌سازنده تو») «نصیب»ی (و یا «بهره‌ای در حد بایسته و شایسته» نصیب، یا همان «حد و هندسه حقیقی وجود») نبوده باشد؟!]

ر.ک: حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام، فرازهای آخر دعای شریف عرفه، مفاتیح الجنان. همچنین ر.ک: حسن زاده آملی ۱۳۸۵، ج. ۲، ۴۶۶.

* همچنین می‌توان اشاره داشت به این بیت از ۱۸مین غزل از مجموعه غزلیات حکیم شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی که: رسد «آدمی» به «جا»یی که «به جز خدا» نبیند * بنگر که تا چه حد است «مکان» «آدمیت»!

* یا اشاره نمود به این ابیات از فروغی بسطامی، که در شرح همین معنای عظیم در قالب نظم، نیکو گفته است:

کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تو را	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکردهای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

۳۸. هود: ۶۱

۳۹. لازم به ذکر اینکه «سخن آمده در داخل این قلاب» از این‌جانب مؤلف بوده، و در واقع امر، همان «ترجمه مشروح و ریشه‌شناسانه کلیدواژه «قوم» یا «قوم من» است؛ چراکه در زبان عرب، کلیدواژه «قوم» (با همین ریشه‌واژه، یعنی «قَوْم»)) عبارت است از: «جامعه همکار و متعامل و متکامل با یک‌دیگر [که سلامتی و منافع و توانایی‌های هر فرد از آن (بلکه برقراری و برقرار ماندن سلامتی و توانایی و قوام و دوام جریان منافع هر فرد،) مشروط و مستند به در میدان آوردن دارایی‌ها و توانایی‌های سایر افراد آن جامعه همکار و متعامل و متکامل است، و متقابلاً بیماری و درد و رنج هر یک، نیز سبب رنجش خاطر، و بلکه در خطر افتادن سلامتی و آسایش و... کل جامعه می‌باشد)]. همان ابیات بلندآوازه شاعر حکیم سعدی شیرازی:

«بنی آدم»، «اعضای» یک پیکر «ند	که در «آفرینش» ز یک «گوهر» ند
چو «عضو»ی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند «قرار»

۴۰. همچنین ر.ک: حسن زاده آملی بی تا [الف]، ۱۰۷.

۴۱. بقره، ۳۰ تا ۳۳.

۴۲. کلیه ترجمه‌های آیات قرآن کریم و سخنان بدیع رسیده از معصومین علیهم‌السلام و متون عربی مورد استفاده و وام‌گرفته از کتب و فرهنگ‌ها [به‌خصوص مطالب مورد ذکر در هلالی‌ها و قلاب‌ها،] همگی از این جانب مؤلف (و البته مطالبی تحقیق‌محور و مستند) هستند.

۴۳. به شرح این معنا (یعنی «شرح اسم‌های الهی مُستتر در جان‌مایه حروف الفبا») از همین مؤلف مراجعه فرمایید، که در مقاله بعدی در همین مجله به تفصیل بدان پرداخته خواهد شد. همچنین ر.ک: علی‌آبادی، محمد، «حقیقت "هندسه" در "هنر و معماری و شهرسازی اسلامی"، و "هندسه‌مندی حق‌نهاد جهان آفرینش"، انتشارات نور مهرآز، تهران، در دست تألیف.

منابع

- قرآن کریم. ۱۳۷۵ ش. ترجمه محیی‌الدین الهی قمشه‌ای. تهران: چاپخانه امیدوار.
- نهج البلاغه. ۱۳۷۸. ترجمه سید جعفر شهیدی. چ ۱۶. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی. بی‌تا. معانی الأخبار. ترجمه حمیدرضا شیخی. قم: ارمان طوبی.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی. ۱۳۷۶. أمالی صدوق. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. چ ۶. تهران: کتابچی.
- ابن منظور (محمد بن مکرم). ۱۴۱۴ ق. فرهنگ لسان العرب. چ ۳. لبنان، بیروت: دارالصادر.
- امام صادق علیه‌السلام، [نقل در: مصباح الشریعة (منسوب به حضرت صادق ع)، ترجمه مصطفوی]. ۱۳۶۰. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- بیطار، حسام. ۲۰۰۵ م. إعجاز الكلمة فی القرآن الکریم. عمان، اردن: مطابع المدنیة و التجاریة.
- حافظ شیرازی، محمد شمس‌الدین، دیوان حافظ.
- حسانی، عیبدالله بن عبدالله. ۱۳۸۰. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل. ترجمه احمد روحانی. قم: دارالهدی.
- حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۸۳. انسان و قرآن. قم: انتشارات الف. لام. میم.
- حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۸۴. مُمدّ الهمم در شرح فصوص الحکم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۸۵. هزار و یک کلمه (در ۷ مجلد). قم: انتشارات الف. لام. میم.
- حسن‌زاده آملی، حسن. بی‌تا. رساله وحدت (روایات در باب عقل). قم: انتشارات الف. لام. میم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. بی‌تا. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن. ترجمه غلامرضا خسروی حسینی. ۱۳۷۴. تهران: مرتضوی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. بی‌تا. فرهنگ مفردات راغب. تهران: پاساژ حاج نایب.
- سعدی، مُصلِح بن عبدالله بن مشرف. بی‌تا. گلستان. تهران: پیام عدالت.
- شبستری، محمود. ۱۴۰۲. گلشن راز. تهران: علمی و فرهنگی.
- شیرازی، محمدصدرا (صدرالمتألهین). بی‌تا. حکمت متعالیه در اسفار عقلی اربعه (الهیات اسفار). به کوشش محمد خواجوی. تهران: مولی.
- شیرازی، محمدصدرا. ۱۴۰۰. شواهد الربوبیه. تهران: مولی.
- صمدی آملی، داوود. ۱۳۷۹. شرح دفتر دل استاد حسن حسن‌زاده آملی (جلد دوم: شرح "روایات در باب عقل"). قم: نبوغ.
- علی‌آبادی، محمد. ۱۳۹۶. گوهر هنر. تهران: نور مهرآز.
- علی‌آبادی، محمد. ۱۳۸۶. «"فروتنی" یا "هنر بندگی" در "معماری زمین" (پژوهشی نو در قرآن کریم)». تهران: نور مهرآز.
- فروغی بسطامی، میرزا عباس. بی‌تا. دیوان کامل فروغی بسطامی. تهران: ایران کتاب.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. ۱۴۱۵ ق. تفسیر صافی. چ ۲. تهران: مکتبه الصدر.
- قُرشِی بُنابی، علی‌اکبر. ۱۳۵۶. فرهنگ قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مطالعات مشترک ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۷ - بهار و تابستان ۱۴۰۴

- قمی، شیخ عباس. بی‌تا. مفاتیح الجنان. ترجمه موسوی دامغانی. چ ۴. تهران: دلیل.
- کلینی، محمد یعقوب. بی‌تا. الکافی (مجموعه ۸ جلدی). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد یعقوب. بی‌تا. الکافی (مجموعه ۴ جلدی). تهران: علمیه اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۳۷۷. بحار الأنوار. جلدهای ۱، ۴۳، ۵۵، ۸۴. تهران: اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۴ق. بحار الأنوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۳۷۷. بحار الأنوار [ترجمه جلد ۴۳، زندگانی حضرت زهرا علیها السلام / (ترجمه محمدجواد نجفی)]. تهران: اسلامی.
- مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸. فرهنگ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. چ ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مولوی بلخی، جلال الدین. ۱۳۸۰. مثنوی معنوی. چ ۲. تهران: روزنه.



■ “Geometry” or “The Composite and Truthful Set of Divine Geometries”: The Foundation and Essence of All Forms and Dimensions of Art—Engineering, Architecture, and Their Related Works—within the Knowledge-Based and Reason-Based Culture of Islam

Mohammad Aliabadi

Professor, School of Architecture and Urban Planning, Iran University of Science and Technology

The essence and core of existence—whether in the noble Endeavor of engineering the spiritual structure of being, or in the rational, scientific, and practical operations of life—has always been, and will remain, founded upon geometry (hendeseh) and measure (qadr). To assert otherwise would be unfounded. In Islamic wisdom, Allah is understood as the Absolute Knowledge, Wisdom, Living Intellect, and Will rooted in truth. He is the unifier of sciences and technologies within a higher order of Unity, the ultimate Divine Engineer (al-Muqaddir). In this sense, Geometry and Measure are not external categories but the very manifestation of Allah Himself—the Absolute Geometry, the Absolute Measure. A narration from Imam al-Ridā (peace be upon him) confirms this perspective: the first and fundamental creation of God was al-Taqdīr—the primordial act of determination and measurement. This act provided the very foundation for continuous divine engineering: the ever-renewed production of ordered geometries, the emergence of value-based composite realities, and the ceaseless renewal of creation itself. The Imam further taught that the first knowledge imparted to humanity was the “Knowledge of the Book.” This does not refer simply to scripture but to the science of composition: the knowledge of how rational and scientific fundamental truths are combined, synthesized, and structured into divine and alive meanings and meaningful forms. It is the foundation of all forms of order and the root of the infinite “books” of existence—composite realities governed by divine rational principles. This insight resonates with the divine declaration of God’s own words: “The Rahmān (All-Merciful) [That is Allah, who is the Absolute Knowledge, Wisdom, Living Intellect, and the unifier of divine powers, technologies, and sciences taught humanity the knowledge of creativity, the knowledge of composing both scriptural and ontological “words”]. Here, Qur’ān must be understood not merely as a text, but as the knowledge of creativity itself—the synthesis of meanings into harmonious, composite forms of valuable beauties, perfection, and truth, and the creation of dynamic living words. The Rahmān is described as womb-like, whose general, comprehensive, and prominent act is all-mercifulness: Alive and intelligent, embryo-like and being provided by the womb, forever in bloom, growth. This metaphor emphasizes that his essential function is rahmāniyya: the nurturing, creating, sustaining, and perfecting of His creatures. Just as an embryo flourishes within the womb, so too the human being—embryo-like in intellect and essence—is inseparable from the mercy of the Rahman. In this framework, humanity is created as a divine exemplar: a God-like being endowed with the creative faculty of speech, capable of generating living words as dynamic vessels of meaning. This human creative power mirrors the divine act of word-creation, the articulation of truth in resonant, meaningful, and life-giving forms. To equip humanity for this role, God imparted the knowledge of bayan—the knowledge of His Supreme Name, an essential awareness of His essence, and a detailed understanding of His life-attributes. Through this, the human being becomes truly human, attaining humanity as a dual existence—spiritual and material, heavenly and earthly. In sustaining his humanity through dynamic activity and intellect, man is capable of knowing all things.

Keywords: Geometry (Hendeseh), Qadr (Measure; Determinant of Formless Divine-truths), Qaeda (the Divine Order: a Collection of True Geometries and Fundamental Measurements), Qadar (the Set of Engineered Objects; Entities Measured by Fundamental Values), the Womb-like Rahman (Merciful, Nurturing, and Ever-flourishing Source), the Embryo-like Human (Equipped With Rational, Word-Generating Intellect)